

۱۰۹/۲

انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

نبوت خاتم

سید احمد الحسن (یمانی) (علیه السلام)

وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام)

مترجم
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

نبوّت خاتم

صلوات الله
وعلى آله
وسلم

نبوّت حضرت محمد

سید احمد الحسن یمانی علیه السلام

وصی و فرستاده‌ی امام مهدی علیه السلام

(خداوند در زمین تمکینش دهد)

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

نام کتاب	نبوّت خاتم نبوّت حضرت محمد ﷺ
نویسنده	احمد الحسن ﷺ
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی ﷺ
نوبت انتشار	دوم
تاریخ انتشار	۱۳۹۴
کد کتاب	۱۰۹/۲
ویرایش ترجمه	دوم

مشخصات کتاب اصلی:

نام کتاب: نبوّت خاتم نبوّت حضرت محمد ﷺ
 گردآورنده:
 نوبت چاپ: دوم
 تاریخ انتشار: ۱۳۹۴ ه. ش. ، ۱۴۳۶ ه. ق. ، ۲۰۱۵ م.

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن ﷺ به
 تارم‌های زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co/ir

www.almahdyoon.co

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۷	مقدمه‌ی مترجم
۹	پیش‌گفتار
۱۵	تقدیم
۱۷	نبوت
۲۱	رؤیا و نبوت
۲۵	خاتم النبیین
۳۵	حضرت محمد ﷺ ظهور خداوند در فاران
۴۱	حضرت محمد ﷺ خاتم النبیین و خاتم آنها
۴۷	فرستادگانی از سوی رسولان
۵۱	نبوت در زمان مهدی قائم <small>علیه السلام</small> که زمین را پاکیزه می‌سازد
۵۹	حماسه‌ی قیام مقدس

مقدمه‌ی مترجم

به نام خداوند بخشنده‌ی بخشنش‌گر

این کتاب، ترجمه‌ی فارسی کتاب «نبوت خاتم، نبوت محمد ﷺ» نوشته‌ی سید احمد الحسن یمانی (رحمته‌الله علیه) وصی و فرستاده‌ی حضرت امام مهدی (علیه‌السلام) که خداوند در زمین تمکینش دهد می‌باشد. این کتاب در هشت بخش اصلی تدوین شده است که مفاهیم نبوت و رابطه‌ی آن با رؤیا و مکاشفه، خاتم النبیین و خاتم النبیین، مراتب تجلی و ظهور خداوند در خلق، نبی، نبی مرسل، مفهوم مرسل و مرسل و همچنین فرستادگان رسولان، نبوت در زمان قائم و رابطه‌ی آن با انصار امام مهدی (علیه‌السلام)، ارث‌بران واقعی زمین و انبیا و رسل گذشته و همچنین هدف از حماسه‌ی مقدس را به طور دقیق و شفاف بیان می‌دارد؛ مفاهیمی که قرن‌ها مورد مناقشه و اختلاف بوده و جواب صریح و روشنی برای آن‌ها وجود نداشته و این پاسخ‌های دقیق حاصل نشده است مگر از طریق اتصال به منبع وحی الهی و معدن علم اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام). در ترجمه‌ی فارسی سعی بر آن بوده است که کلمات به طور دقیق و هر کلمه با معادل فارسی آن برگردان شود و به خطا کلمه‌ای به جای کلمه‌ی دیگر قرار داده نشود چرا که حفظ این قاعده در درک مفاهیم عمیق این کتاب، بسیار مهم است؛ ولی به هر حال در هر ترجمه‌ای، ناگزیر مقداری شکاف معنایی وجود دارد و در صورتی که از این بابت کمبودی وجود داشته باشد از خداوند منان، امام مهدی (علیه‌السلام) و مؤلف محترم کتاب و کلیه‌ی مؤمنین پوزش می‌خواهیم. در برخی صفحات، پاورقی‌هایی احساس نیاز شده که با درج عبارت «(مترجم)» افزوده شده است.

بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّكَرِّ، إِنَّ كَثْرَةَ مَوْمِنِينَ

گروه مترجمان انصار امام مهدی (علیه‌السلام)

پیش‌گفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده‌ی بخشنایان

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، مَالِكِ الْمَلِكِ، مُجْرِي الْفَلَكَ، مُسَخِّرِ الرِّيحِ، فَالِقِ الإِصْحَاحِ، ذِي الْقُدْرَةِ الْعَظِيمِ، رَبِّ الْعَالَمِينَ
حمود ستایش مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است؛ کسی که مالک سلطنت، روان‌کننده‌ی کشتی (وجود)، مسخرکننده‌ی بادها،

نماینده‌ی سپیده‌ی صبح، حکم‌فرمای روز جزا و پروردگار جهانیان است.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَكْمَةِ وَالْمَهْدِيِّينَ وَسَلَّمْ تَسْلِيمًا

و درود و سلام نیکوی خدا بر حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خاندان پاک او، امانان و مهدیین باد

با نبوت حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبری خاتمه یافت و به این ترتیب خداوند متعال دین را کامل و نعمتش را بر مؤمنین تمام فرمود. مردم در معنا و مفهوم «خاتم الانبیا» دچار اختلاف شدند؛ گروهی آن را با فتح «تا» «خاتم» خوانده‌اند و برخی با کسر «تا» «خاتم». برای هر یک از این قرائت‌ها نیز معنای خاصی در نظر گرفته‌اند که با دیگری تفاوت دارد.

در برخی از روایت‌ها تأکید شده است که پس از نبوت حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هیچ نبوت دیگری نیست و هر کس بعد از او مدعی نبوت باشد، دروغ‌گو و افترا زننده (کذاب مفسر) به حساب می‌آید. این در حالی است که برخی دیگر از روایت‌ها بر استمرار نبوت پس از حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تصریح دارد و این که پس از حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، شخصی که حجت بر مردم است، حتماً باید با آسمان ارتباط و اتصال داشته باشد؛ یعنی وی باید از سوی خدای سبحان (از اخبار غیبی) مطلع گردد. حتی برخی روایت‌های وارد شده از حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به صراحت بیان می‌کند که موضوع وحی، فقط منحصر به اوصیای حضرت نبوده است بلکه تمام مردم نیز در آن شریک‌اند؛ مانند رؤیای صادق (خواب راست) که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را

جزئی از اجزای نبوت توصیف نموده است.

امام رضا علیه السلام فرمود: «**پدرم از جدم از پدرش روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ... رؤیای صادق یک جزء از هفتاد جزء پیامبری است**»^۱.

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است که فرمود: «**پس از من نبوتی نیست مگر مبشرات (بشارت دهنده‌ها)**». گفته شد: ای رسول خدا! مبشرات چیست؟ فرمود: **رؤیای صالحه**»^۲.

فرد جوای حقیقت خود را بر سر دو راهی می‌بیند به طوری که هر یک با آنچه از پیامبر و عترت طاهرش نقل شده، در تضاد است. اگر وی معتقد باشد به این که با پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله نبوت کاملاً پایان پذیرفته، با آن دسته از روایت‌هایی که می‌گوید پس از حضرت نیز نبوت (یا حداقل بخشی از اجزای نبوت) ادامه دارد به مخالفت برخاسته است؛ و اگر استمرار مطلق نبوت را قبول داشته باشد، در واقع با روایت‌هایی که می‌گوید با پیامبری برترین خلق خدا - حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله - نبوت به پایان رسیده، مخالفت نموده است. حل این مسأله با قبول کردن برخی از روایت‌ها و اعتماد به آنها از یک سو، و ترک و رها نمودن برخی از روایت‌های دیگر و تلاش برای ایراد گرفتن بر سند و دلالت آنها یا - پناه بر الله - اقرار به عدم صحت‌شان میسر نمی‌شود؛ زیرا ده‌ها روایت وجود دارد که از رد کردن هر روایتی که از سوی اهل عصمت علیهم السلام صادر شده است، نهی کرده‌اند؛ مگر روایت‌هایی که

۱- امالی شیخ: ص ۱۲۱ ؛ عیون اخبار الرضا: جلد ۱- ص ۲۸۸ ؛ من لا یحضره الفقیه: ج ۲- ص ۵۸۵ ؛ مدینه المعاجز: ج ۷- ص ۱۸۳ ؛ بحار الانوار: ج ۴۹- ص ۲۸۳ ؛ و همچنین سایر منابع موجود.
 ۲- الدر المنثور: ج ۳- ص ۳۱۲ ؛ بحار الانوار: ج ۵۸- ص ۱۹۲ ؛ و در همان بخش در صفحه ۱۷۷ با این لفظ روایت کرده است: از پیامبری چیزی باقی نمانده به جز مبشرات (بشارت دهنده‌ها). گفتند: مبشرات چیست؟ ... تا انتها همچنین با عبارات مختلف در این منابع نیز آمده است: کتاب موطاء: ج ۲- ص ۹۵۷ ؛ مسند احمد: ج ۵- ص ۴۵۴ و ج ۶- ص ۱۲۹ ؛ صحیح بخاری: ج ۸- ص ۶۹ ؛ مجمع الزوائد: ج ۷- ص ۱۷۳ ؛ عمدة القاری: ج ۲۴- ص ۱۳۴ ؛ المعجم الکبیر: ج ۳- ص ۱۹۷ ؛ و همچنین در سایر منابع.
 ۳- صفار قمی در کتاب بصائر الدرجات بابی به نام «بابی درباره‌ی کسی که حدیث را نشناخت و آن را رد کرد» آورده و در آن روایت‌هایی را نقل نموده است؛ از جمله:

ابو عبیده حدّثنا از امام باقر علیه السلام نقل نمود که از حضرت شنیدم که فرمود: «**به خدا سوگند محبوب‌ترین یارانم برای من، باورع‌ترین آنها و فقیه‌ترین آنها و رازدارترین آنها در حدیث ما است، و بدترین و مبعوض‌ترین اصحابم برای من کسی است که هرگاه حدیثی را بشنود که به ما نسبت می‌دهند و از ما روایت می‌کنند، در مورد آن نیندیشد و از جان و دل آن را نپذیرد و بدش آید و آن را انکار نماید و هر که را به آن معتقد باشد**

با قرآن و سنت ثابت شده، در تعارض باشد.

بنابراین موضوع ختم نبوت از جمله مسایل متشابهی است که دانستن حکم (قطعی) آن جز (از طریق مراجعه به) اوصیای حضرت محمد ﷺ، ممکن نیست.

خداوند متعال می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ

تکفیر کند؛ در حالی که او نمی‌داند شاید آن حدیث از ما صادر شده و به ما منسوب باشد، و به همین جهت به دلیل انکارش از ولایت ما خارج می‌شود.

سفیان بن السیط می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: «فدایت کردم شخصی از جانب شما نزد ما می‌آید و خبری بزرگ به ما می‌دهد، به طوری که سینه‌ی ما تنگ می‌شود تا حدی که وی را انکار می‌کنیم. امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: آیا او از من برایتان حدیث نقل نمی‌کند؟! گفتم چرا!». فرمود: می‌گوید شب، روز و روز، شب است؟! گفتم خیر! فرمود: روایت را به ما برگردان که اگر آن را انکار کنی ما را انکار کرده‌ای».

امام کاظم (علیه السلام) در نامه‌ای به علی السنانی نوشتند: «به آنچه از ما به تو می‌رسد یا به ما منسوب می‌شود نسبت بطلان مده، اگر چه خلاف آن را (از ما) بدانی، زیرا تو نمی‌دانی چرا و در چه شرایطی و به چه نحو و صفتی آن را گفته‌ایم».

ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «حدیثی را که شخصی برای شما می‌آورد تکذیب نکنید؛ شما نمی‌دانید، شاید از جانب حق باشد و شما (به این وسیله) خدا را بالای عرشش تکذیب کرده باشید».

۱- شیخ کلینی در کافی بابی با عنوان «باب اخذ به سنت و شواهد کتاب» تدوین کرده و در آن دوازه حدیث آورده است، از جمله:

امام صادق (علیه السلام) فرمود: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «برای هر حقی، حقیقتی است و برای هر صواب، نوری. پس هر چه را که با کتاب خدا سازگار بود، بگیری و هر چه را که با کتاب خدا ناسازگار بود رها کنی».

از حسین ابن ابی علا در حضور ابن ابی یعفور نقل شده است که از امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی اختلاف حدیث پرسیدم که راوی برخی از احادیث، افراد مورد اعتماد ما هستند و برخی دیگر قابل اعتماد نیستند. آن حضرت فرمود: «هرگاه به دست شما حدیثی برسد و برای آن شاهی از کتاب خدا یا گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) یافتید (به آن عمل کنید) در غیر این صورت، آن کسی که حدیث را برای شما آورده، به آن سزاوارتر است».

ایوب ابن حرّ گفته است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «همه چیز به کتاب و سنت بازگردانده می‌شود، و هر حدیثی که با کتاب خدا سازگار نباشد، بیهوده و باطل است».

ایوب بن راشد نقل نموده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «پس آنچه از حدیث با قرآن سازگار نباشد، بیهوده و باطل است». کافی ج ۱- ص ۶۹

إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (او است که این کتاب را بر تو نازل کرد؛ بعضی از آیه‌های آن محکمت‌اند، این آیه‌ها ام‌الکتاب‌اند و بعضی آیه‌ها، متشابهات‌اند. کسانی که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل آن، از متشابهات پیروی می‌کنند، در حالی که تأویل آن را جز خداوند و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند نمی‌دانند؛ کسانی که می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ما است و جز خردمندان پند نمی‌گیرند).

امام صادق (علیه السلام) خطاب به ابوحنیفه که بر آن حضرت وارد شده بود فرمود: «ای اباحنیفه! آیا قرآن را آن طور که شایسته است بشناسی، می‌شناسی؟! و می‌دانی کدام آیه ناسخ است و کدام منسوخ؟! گفت: بله می‌دانم. حضرت فرمود: «ای اباحنیفه، ادعای علمی نمودی. وای بر تو! خدا این علم را فقط نزد افرادی قرار داده که کتاب (قرآن) را بر آنها نازل فرموده است. وای بر تو! این علم فقط نزد افراد مخصوصی از ذریه‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. تو از قرآن حتی یک حرف آن را هم به ارث نبرده‌ای (و به تو از قرآن چیزی نرسیده است). اگر این طور است که می‌گویی، در حالی که چنین نیست، مرا آگاه کن که»^۲.

این کتاب (نبوتِ خاتم) دردمند را درمان و تشنه‌ی (حکمت) را آبی (گوارا) است. سید احمد الحسن (علیه السلام) وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) و یمانی موعود، این مسأله را با استناد به قرآن و سنت، به طور کامل روشن می‌نماید. وی هیچ یک از روایت‌های دو دسته را رد نمی‌کند، یعنی نه روایت‌های قائل به ختم نبوت را کنار می‌گذارد و نه روایت‌های قائل به استمرار نبوت پس از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را.

سید احمد الحسن ضمن بیان نمودن مفهوم نبوت، تفاوت میان نبوتی که با حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) خاتمه یافت و نبوتی که پس از آن حضرت ادامه پیدا کرد را تشریح می‌نماید و همچنین معنای «خاتم نبوت» با فتح تا و «خاتم نبوت» با کسر تا را نیز بیان می‌دارد. این کتاب با دلایل کاملاً روشن، توضیح می‌دهد که نبوت با حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) خاتمه یافت و پس از او پیامبر دیگری نیست ولی با معنایی که به معنای ادامه‌دار بودن نبوت بعد از

۱- آل عمران : ۷

۲- علل الشرایع: ج ۱- ص ۱۹۰ ؛ بحار الانوار: ج ۲- ص ۲۹۳ ؛ تفسیر صافی: ج ۱- ص ۲۲ ؛ تفسیر نور الثقلین: ج ۱- ص ۳۶۸.

او است، فرق دارد؛ بنابراین هیچ تعارضی بین روایت‌ها (دو دسته‌ی مزبور) وجود ندارد و هر یک از آنها به معنای خاصی از نبوت - که با معنای دیگر متفاوت است - اشاره می‌نماید.

همچنین سید احمد الحسن علیه السلام مفهوم واقعی «ارسال» را نیز بیان نموده است و به این سوال پاسخ می‌دهد که آیا ارسال پیامبران منحصر به خدای متعال است، یا این که پیامبران و رسولان نیز خود می‌توانند فرد یا افرادی را ارسال کنند؟ و آیا می‌توان ائمه‌ی معصومین علیهم السلام را نیز فرستادگانی از جانب خدای متعال دانست یا خیر؟ اگر پاسخ آری است، چه کسی فرستنده‌ی ائمه علیهم السلام است؟ و تفاوت بین ارسال آنها و ارسال پیامبران علیهم السلام چیست؟

قرن‌ها است که به این پرسش‌ها، پاسخ شایسته‌ای ارایه نشده است؛ ولی در کتاب «نبوت خاتم» که پیش رو دارید، می‌توانید جوابی تمام و کمال را از جانب سید احمد الحسن علیه السلام سالله‌ی عترت طاهرین علیهم السلام و وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام بیابید.

حق این است که این کتاب، یکی از دلایلی است که بر ارتباط داشتن سید احمد الحسن علیه السلام با حضرت مهدی علیه السلام صحه می‌گذارد؛ زیرا چنین علومی در انحصار اوصیای حضرت محمد صلی الله علیه و آله قرار دارد.

خدای متعال می‌فرماید: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْحَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ» (بگو اگر آب شما (که به واسطه‌ی آن زنده‌اید) در زمین فرو رود، چه کسی شما را آب روان و پاک خواهد داد؟)

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَتْمَةِ
وَالْمُهَدِّينَ وَسَلَّمَتْ سَلِيمًا

حمد و سپاس مخصوص خدایی است که ما را به این راه هدایت فرمود که اگر چنین نفرموده بود، راه خویش را نمی‌یافتیم؛ و درود و سلام کنوی

خدا بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او، امان و مهدیون باد.

شیخ ناظم العقیلی

تقدیر

به کسانی که خورشید را می بینند

به صاحبان بصیرت

و از خدا و ایشان می خواهیم که در دعای خویش مر یاد کنند

نبوت

واژه‌ی نبی (از نگاه دین) یعنی کسی که از طریق آسمان، از اخبار مطلع است. کلمه نبی در اصل از «نبأ» یعنی «خبر» گرفته شده است، نه از «نبا» به معنی «آشکار شدن و ارتفاع یافتن». در واقع خود «نبأ» نیز از «نبا» اقتباس یافته است. «نبأ» یعنی غیبی که آشکار و مرتفع گشته است تا مردم آن را مشاهده کنند؛ غیبی که قبلاً مستور و مجهول بود و اکنون شناخته شده است.

اخبار آسمانی از طرق مختلفی به انسان می‌رسد، اگر چه همه‌ی آنها به یک اصل باز می‌گردد: ممکن است خداوند سبحان و تعالی به صورت مستقیم از پس پرده یا حجاب با انسان سخن بگوید، یا آنچه را که بخواهد به آدمی وحی کند، یا آنچه را که اراده فرماید در صفحه‌ی وجود انسان بنویسد و یا فرشتگانی بفرستد تا به طور مستقیم با انسان تکلم نمایند و یا هر آنچه را که مشیت و خواست حضرت حق است را در صفحه‌ی وجودش بنگارند.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لَبِشْرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسَلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»^۱ (هیچ بشری شایستگی ندارد که خداوند با او سخن بگوید مگر به وسیله‌ی وحی، یا از آن سوی حجاب (پرده)، یا فرشته‌ای بفرستد تا به فرمان او هر چه بخواهد به او وحی کند. به درستی که او بلند مرتبه و حکیم است).

اما شیوه‌ی این کلام، وحی یا نوشتن گاهی به صورت رؤیا دیدن و گاهی به صورت مکاشفه در بیداری است.

می‌گوییم مکاشفه؛ زیرا عالم ارواح، متفاوت با عالم جسمانی است و اگر انسان بخواهد از عالم ارواح مطلع شود و به آن اتصال یابد، باید حجاب این عالم جسمانی از او کنار برود (کشف شود).

لازم نیست که تمام نبی‌ها حتماً از جانب خدای متعال فرستاده شده باشند^۲ بلکه چه بسا

۱- شوری: ۵۱

۲- پیش‌تر گذشت که نبی، کسی است که برخی از اخبار آسمانی را می‌داند و می‌شناسد، و خداوند به وسیله‌ی مکاشفه یا رؤیا، او را به حق و برخی اخبار غیبی مطلع می‌فرماید. (از او صَلَّى)

در یک زمان بیش از یک نبی وجود داشته است؛ ولی حضرت باری تعالی یکی از آنها را می‌فرستد و او را حجت بر آنها و دیگر انسان‌ها قرار می‌دهد. مسلماً شخصی که خداوند او را از بین آنها برگزیده، برترین ایشان است؛ خدای سبحان او را عصمت می‌بخشد و به فضل خویش، به آنچه از عالم غیب نیاز دارد آگاه می‌سازد.

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا»^۱ (او است دانای غیب، و غیب خود را بر هیچ کس آشکار نمی‌سازد، مگر بر آن فرستاده‌ای که از او خوشنود باشد که برای او از پیش روی و پشت سرش نگهبانی می‌گمارد).

آنها، همان فرشتگانی هستند که خداوند آنها را برای این پیامبر مرسل، مُسَخَّر می‌فرماید: «لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»^۲ (آدمی را فرشتگانی است که پیاپی به امر خدا از رو به رو و پشت سرش می‌آیند و نگهبانیش می‌کنند).

فرشتگان، رو به رو و پشت سرش قرار می‌گیرند تا به امر خداوند سبحان او را از شرّ شیاطین انس و جن، و از القائات و سخنان باطل‌شان محفوظ بدارند. این نگهبانی فرشتگان، مانع از مداخله یا القائات شیاطین در پیام آسمانی به هنگام نزول آن به این عالم پست جسمانی می‌شود، و به این ترتیب پیام آسمانی صحیح و سالم و به دور از شبهه و القا شیطان به پیامبر مرسل می‌رسد: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»^۳ (نه از پیش روی، باطل به او راه یابد و نه از پشت سر. نازل شده از جانب خداوندی حکیم و ستوده است)، «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۴ (ما قرآن را خود نازل نمودیم و خود نگهبانش هستیم).

اما آن دسته از انبیا یا کسانی که در یک مقطع زمانی به مقام نبوت دست یافتند، یعنی کسانی که به اذن خداوند سبحان پس از به جا آوردن طاعت و عبادت خدای متعال و ارتقا به ملکوت آسمان‌ها در یک دوره‌ی زمانی، به اخبار آسمان دست یافتند، نیز جزو کسانی هستند که در امتحانی که به واسطه‌ی پیامبر فرستاده شده برای آنها و دیگران ترتیب داده شده

۱- جن: ۲۶ و ۲۷

۲- رعد: ۱۱

۳- فصلت: ۴۲

۴- حجر: ۹

است، شرکت داده می‌شوند. قاعدتاً امتحان برای این دسته باید آسان‌تر باشد زیرا خدای سبحان، ایشان را در مرتبه‌ای بالاتر به فرستاده شدن پیامبرش آگاهی عطا فرموده است ولی به هر حال باید برای امتحان، مقدار کمی جهل برای آنها باقی بماند تا ایمان آنها در مرتبه و مقامی معین، براساس ایمان به غیب باشد: «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (الف لام میم * این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست، پرهیزگاران را راهنما است * کسانی که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند و از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند).

البته این تمایزی که آنها از دیگر مردمان دارند، حقی است برای ایشان چرا که این عده، به دلیل طاعات و عبادات پیشین خود از دیگران متمایز هستند؛ ولی اگر کسی از ایشان به دلیل حسد و انانیت (خودبینی)، کفر پیشه کند در «هاویه‌ی جحیم» (جهنم) سقوط می‌نماید؛ همان طور که این قضیه برای بلعم بن باعورا اتفاق افتاد. وی از برخی اخبار آسمان آگاهی داشت و هر چند از جانب خداوند، رسالت حضرت موسی علیه السلام را می‌دانست ولی نسبت به آن کفر ورزید و شبهات را عذری برای بی‌گناهی خود دانست که باعث شد به هاویه‌ی جحیم سقوط کند و طاعت و عبادت پیشین او سودی به حالش نداشت؛ همان طور وقتی که ابلیس (لعنت الله) به آدم علیه السلام که پیامبری مرسل بود کفر ورزید، طاعات و عبادات پیشین او کمکی به وی نکرد و به این ترتیب از جمله زشت‌ترین مخلوقات خداوند گردید، حال آن که پیش‌تر، طاووس فرشتگان به شمار می‌رفت.

در برخی از روایت‌ها چنین آمده است که ابن باعورا (بلعم باعورا) اسم اعظم را می‌دانسته و زیر عرش را می‌دید. از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمود: «به بلعم باعورا اسم اعظم داده شده بود، او دعا می‌کرد و به وسیله‌ی آن، مستجاب می‌شد. بلعم به فرعون^۲ متمایل گشت. هنگامی که فرعون برای دستگیری موسی و یارانش در طلب ایشان می‌گشت، به بلعم گفت: از خدا بخواه موسی و اصحابش را به دام ما بیندازد. بلعم بر الاغ خود سوار شد تا او نیز به جست و جوی موسی برود. الاغش از راه رفتن امتناع کرد. بلعم شروع به زدن آن حیوان کرد. خداوند قفل از زبان الاغ برداشت و به زبان آمد و گفت: وای بر تو! برای چه مرا می‌زنی؟! آیا

۱- بقره: ۱ - ۳

۲- وی طاغوت دیگری غیر از فرعون مصر است (از او علیه السلام)

می خواهی با تو بیایم تا تو بر موسی، پیغمبر خدا، و مردمی باایمان نفرین کنی؟! (بلعم) آن قدر آن حیوان را زد تا کشت و همان جا اسم اعظم از زبانش برداشته شد. قرآن درباره اش فرموده: «فَانَسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثُ»^۱ (و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی اش افتاد و در زمره ی گمراهان درآمد. اگر خواسته بودیم به سبب آن (علم) که به او داده بودیم به آسمانش می بردیم، ولی او در زمین ماند و از پی هوای خویش رفت. مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آورد و اگر رهاش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آورد). و این مثلی است که خداوند زده است. سپس حضرت فرمود: «از چهار پایان فقط سه تا وارد بهشت می شوند: الاغ بلعم، سگ اصحاب کهف و یک گرگ. ماجرای گرگ آن است که پادشاه ستمگری، مرد پاسبانی را برای آزار و شکنجه ی گروهی از مؤمنان مأمور کرده بود. آن پاسبان پسری داشت که بسیار به وی علاقه مند بود. آن گرگ آمد و فرزند او را خورد. پاسبان اندوهگین شد و خداوند آن گرگ را به این جهت که پاسبان را اندوهگین کرده بود، وارد بهشت می سازد»^۲.

خداوند در قرآن از بلعم این باعورا یاد می کند و بیان می دارد که او چگونه پس از آن که به مقام نبوت رسید و در حالی که زیر عرش را می دید و از اسم اعظم برخوردار بود، به دلیل حسدورزی و تکبر نسبت به موسی (علیه السلام) مانند سگی شد که به دنبال منیت و هوای نفس خود له له می زد: «وَإِنَّ لَ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۳ (خبر آن مرد را برایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن (علم) عاری گشت و شیطان در پی اش افتاد و در زمره ی گمراهان درآمد. اگر خواسته بودیم به سبب آن (علم) که به او داده بودیم، ولی او در زمین ماند و در پی هوای خویش رفت. مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آورد و اگر رهاش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آورد. مثل آنان که آیات را دروغ انگاشتند نیز چنین است. قصه را بگوی، شاید به اندیشه فرو روند).

۱- اعراف: ۱۷۵ و ۱۷۶ (مترجم)

۲- تفسیر قمی: ج ۱- ص ۲۴۸ ؛ تفسیر نور الثقلین: ج ۱- ص ۷۱۶ ؛ قصص انبیا جزایری: ص ۳۵۲

۳- اعراف: ۱۷۵ و ۱۷۶

رؤیا و نبوت

قرآن آکنده از وحی خداوند سبحان و تعالی از طریق رؤیا به انبیا از جمله ابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

«وإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَابَطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوقَهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا»^۱ (و آن گاه که تو را گفتیم: پروردگارت بر همه‌ی مردم احاطه دارد و آنچه در خواب به تو نشان دادیم و داستان درخت ملعون که در قرآن آمده است چیزی جز آزمایش مردم نبود. ما مردم را بیم می‌دهیم ولی فقط به کفر و سرکشی آنها افزوده می‌شود).

«لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَهُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا»^۲ (خدا رؤیای پیامبرش را تصدیق نمود که گفته بود: اگر خدا بخواهد، ایمن، گروهی سر تراشیده و گروهی موی کوتاه کرده، بدون هیچ بیمی به مسجد الحرام داخل می‌شوید. او چیزهایی می‌دانست که شما نمی‌دانستید و جز آن، به زودی، فتحی نصیب شما کرد).

«فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»^۳ (چون با پدر به جایی رسید که باید به کار بپردازند، گفت: ای پسرکم در خواب دیده‌ام که تو را ذبح می‌کنم، بنگر که چه می‌اندیشی. گفت: ای پدر به هر چه مأمور شده‌ای عمل کن، که اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت).

سپس خداوند، حضرت ابراهیم علیه السلام را به این جهت که رؤیا را تصدیق کرد، می‌ستاید: «قَدْ صَدَقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»^۴ (خوابت را تصدیق کردی و ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم).

«إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ»^۵ (آن گاه

۱- اِسْرَاء: ۶۰

۲- فَتْح: ۲۷

۳- صَافَات: ۱۰۲

۴- صَافَات: ۱۰۵

۵- یوسف: ۴

که یوسف به پدر خود گفت: ای پدر من در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه دیدم. آن‌ها را دیدم که برایم سجده می‌کنند).

در قرآن، خداوند از طریق رؤیا به مادر موسی (علیها السلام) وحی نمود: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (و به مادر موسی وحی کردیم که: شیرش بده و اگر بر او بیمناک شدی به دریا پاش بینداز و مترس و غمگین مشو، او را به تو باز می‌گردانیم و در شمار پیامبرانش می‌آوریم).

شایان ذکر است که خواب دیدن پیامبران (علیهم السلام)، هم پیش از ارسال آنها و هم پس از آن، صورت می‌گرفته است؛ به عبارت دیگر، وحی خداوند سبحان و تعالی به آنها از طریق رؤیا آغاز شد و حتی پس از ارسال آنها به پیامبری نیز این روش (رؤیا) که یکی از طرق وحی الهی به ایشان است، قطع نشد.

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) پیش از بعثت و ارسالش به پیامبری رؤیا می‌دید و همان طور که حضرت در خواب دیده بود به واقعیت می‌پیوست.^۲ اگر پیامبران و مرسلین (علیهم السلام) به رؤیاهایی که پیش ارسالشان در خواب می‌دیدند ایمان نمی‌آوردند و آنها را تصدیق نمی‌نمودند و به مضمون آن عمل نمی‌کردند، به مقامات عالی و قرب الهی که بعدها دست یافتند، نمی‌رسیدند و اصولاً خدا آنها را به مقام رسالت بر نمی‌گزید: «قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (خوابت را تصدیق نمودی و ما این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم).

آنها حتی به رؤیاهای مؤمنینی که با آنها بودند نیز ایمان می‌آوردند و آن را تصدیق می‌کردند. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) پس از نماز صبح، از خواب‌هایی که اصحاب می‌دیدند پرسش می‌فرمود و به شنیدن آنها اهتمام می‌ورزید. گویی شنیدن این خواب‌ها، ذکر و عبادت الهی

۱- قصص: ۷

۲- شیخ مجلسی در بحار می‌گوید: «بدان! آنچه از روایت‌های معتبر و مستفیض بر من آشکار شده آن است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قبل از رسیدن به بعثت، از همان ابتدای عمرش، هنگامی که خدا عقلش را کامل گرداند، تأیید شده به وسیله‌ی روح القدس بود و ملک با او سخن می‌گفت و آن حضرت صدای آن ملک را می‌شنید و او را در خواب می‌دید. بعد از آن که حضرت به سن چهل سالگی رسید به رسالت مبعوث گردید، ملک به طور عینی با حضرت سخن می‌گفت، قرآن بر حضرت نازل می‌گردید و پیامبر موظف به تبلیغ شد...». بحار الانوار:

بود تا آن جا که منافقین به حضرت طعنه می زدند که سخن هر گوینده ای را گوش می دهد و تصدیق می کند: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (بعضی از ایشان پیامبر را می آزارند و می گویند که او به سخن هر کس گوش می دهد (ساده لوح است). بگو: او برای شما شنونده ی سخن خیر است، به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد، و رحمتی است برای آنهایی که ایمان آورده اند و آنان که رسول خدا را بیازارند به عذابی دردآور گرفتار خواهند شد).

از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: «حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر روز صبح به اصحاب خود می فرمود: آیا مبشراتی (بشارت دهنده ای) هست؟ و مقصود حضرت، رؤیا بود»^۱.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله رؤیا را یکی از بشارت های پیامبری می دانست. از آن حضرت نقل شده که فرمود: «آگاه باشید که از بشارت های پیامبری چیزی باقی نمانده است جز رؤیای صالحه ای که مسلمان می بیند یا در مورد او دیده می شود»^۲.

حتی حضرت، رؤیای صالحه را «نبوت» به شمار می آورده است. از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «پس از من نبوتی نیست مگر مبشرات (بشارت دهنده ها)». گفته شد: ای رسول خدا، مبشرات چیست؟ فرمود: «رؤیای صالحه»^۳.

و نیز از آن حضرت آمده است که: «رؤیای صالحه، بشارتی از جانب خدا و بخشی از نبوت

۱- توبه: ۶۱. در باره ی شأن نزول آیه، رجوع کنید به: تفسیر قمی: ج ۱- ص ۳۰۰، تفسیر الأصفی: ج ۱- ص ۳۷۵؛ تفسیر مجمع البیان: ج ۵- ص ۷۹؛ فتح الباری: ج ۸- ص ۲۳۷؛ تعلیق التعلیق: ج ۴- ص ۲۱۷؛ عمدة القاری: ج ۱۸- ص ۲۵۸ و منابع دیگر.

۲- کافی: ج ۸- ص ۹۰؛ الفصول المهمه فی اصول المهمه: ج ۳- ص ۲۷۷؛ بحار الانوار: ج ۵۸- ص ۱۷۷؛ تفسیر نور الثقلین: ج ۲- ص ۳۱۲.

۳- بحار الانوار: ج ۵۸- ص ۱۹۲؛ صحیح مسلم: ج ۲- ص ۳۸؛ سنن السنائی: ج ۲- ص ۲۱۷؛ صحیح ابن حبان: ج ۱۳- ص ۴۱۱؛ کنز العمال: ج ۱۵- ص ۳۶۸.

۴- الدر المنثور: ج ۳- ص ۳۱۲؛ بحار الانوار: ج ۵۸- ص ۱۹۲ و در همان بخش در صفحه ی ۱۷۷ به این شکل نیز نقل شده است: «از نبوت چیزی جز مبشرات باقی نمانده است». گفتند: «مبشرات چیست؟» ... و تا انتها. همچنین این معنی به صورت های مختلف در منابع زیر نیز آمده است: موطاء: ج ۲- ص ۹۵۷؛ مسند احد: ج ۵- ص ۴۵۴ و ج ۶- ص ۱۲۹؛ صحیح بخاری: ج ۸- ص ۶۹؛ مجمع الزوائد: ج ۷- ص ۱۷۳؛ عمدة القاری: ج ۲۴- ص ۱۳۴؛ المعجم الکبیر: ج ۳- ص ۱۹۷ و سایر منابع.

است»!

نکته‌ی قابل توجه این است که فرمایش حضرت مبنی بر این که «از پیامبری چیزی باقی نمانده است جز رؤیای صادق» به این معنا نیست که هر کس رؤیای صادق‌ای ببیند، نبی ارسال شده از جانب خداوند است بلکه مراد آن است که رؤیای صادق در واقع خبری درست است که از ملکوت آسمان‌ها برای بیننده آمده است.

خاتم النبیین

خدای متعال می‌فرماید: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست. او رسول خدا و خاتم پیامبران است و خدا به هر چیزی دانا است).

از مطالب پیشین روشن شد که «ختم نبوت» (منظور من از ختم در اینجا «انتها» است) به معنی پایان پذیرفتن نبوت و متوقف شدن آن، اگر مفهوم نبوت به معنی رسیدن به مقام نبوت و به دنبال آن، مطلع شدن از اخبار آسمانی، حقایق و غیب در نظر گرفته شود، مفهومی نادرست به شمار می‌رود؛ زیرا راه ارتقا به ملکوت آسمان‌ها گشوده است و این راه بسته نشده است و نخواهد شد.

حضرت محمد ﷺ در بسیاری از روایت‌هایش که از طریق شیعه و سنی نقل شده است و همین طور اهل بیت ایشان ﷺ، تأکید فرموده‌اند که روشی از روش‌های وحی الهی مفتوح خواهد ماند و هرگز بسته نخواهد شد که همان «روایای صادقانه» است که از جانب خدای سبحان و تعالی صورت می‌پذیرد.

علی بن الحسن بن علی بن فضال از پدرش از امام رضا ﷺ چنین نقل کرده است: مردی خراسانی به امام رضا ﷺ عرض نمود: ای فرزند رسول خدا! پیامبر ﷺ را در خواب دیدم که گویی به من فرمود: «چگونه است حال شما آن هنگام که پاره‌ی تن من در سرزمین شما دفن گردد و شما به حفظ این امانت من اهتمام نمایید و ستاره‌ی من در خاک شما پنهان گردد؟»

امام رضا ﷺ به او فرمود: «من در سرزمین شما دفن می‌گردم، من پاره‌ی تن پیامبر شما هستم، و منم آن امانت و ستاره. آگاه باشید کسی که مرا زیارت کند، در حالی که آنچه خدای تبارک و تعالی از حق و پیروی من بر او واجب ساخته است را بداند، من و پدرانم در روز قیامت، شفیعان او خواهیم بود و کسی که ما، در روز قیامت شفیع او باشیم، نجات می‌یابد هر چند بار گناهان جن و انس بر او باشد. پدرم از جدم از پدرش از پدرانم از رسول خدا ﷺ روایت نموده که حضرت فرمود: هر که مرا در خواب ببیند، به یقین مرا دیده است زیرا شیطان نه به صورت من و نه به

صورت یکی از اوصیای من و نه به صورت یکی از شیعیان آنها نمی تواند ظاهر شود؛ و رؤیای صادقه یکی از هفتاد بخش نبوت است»^۱.

پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه آخرالزمان نزدیک شود، کمتر پیش می آید که خواب مؤمن دروغ شود؛ و صادق ترین شما در رؤیا، صادق ترین در گفتار است؛ و رؤیای مؤمن جزیی از چهل و پنج جزء نبوت است»^۲.

و پیامبر ﷺ در روایتی دیگر فرمود: «(رؤیا) بخشی از هفتاد بخش نبوت است»^۳.

و نیز فرمود: «رؤیای مؤمن یک قسمت از هفتاد و هفت قسمت نبوت است»^۴.

حضرت علی (علیه السلام) فرموده است: «رؤیای مؤمن، همچون کلامی است که خداوند با آن نزدش سخن گفته است»^۵.

از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود: «هرگاه آخرالزمان نزدیک شود، کمتر پیش می آید که خواب مؤمن دروغ شود؛ و صادق ترین آنها در رؤیا، صادق ترین آنها در گفتار است»^۶.

علامه مجلسی در «بحار الانوار» به نقل از «جامع الاخبار» و نیز در کتاب «التعبیر عن الاثمه (علیه السلام)» آورده است: «خواب مؤمن، درست است زیرا روحش پاک و یقینش صحیح است؛ روح او خارج می شود و با فرشتگان ملاقات می کند و این همان وحی از جانب خداوند عزیز جبار است»^۷.

۱- من لا یحضره الفقیه: ج ۲- ص ۵۸۴ ؛ عیون اخبار رضا (علیه السلام): ج ۱- ص ۲۸۷ ؛ امالی شیخ صدوق: ص ۱۲۰ ؛ بحار الانوار: ج ۴۹- ص ۲۸۳

۲- صحیح مسلم: ج ۷- ص ۵۲ ؛ سنن ترمذی: ج ۳- ص ۳۶۳ (که در آن از لفظ «مسلم» به جای «مؤمن» نقل و همچنین چهل و شش جزء ذکر شده است) ؛ همچنین در در المنثور: ج ۳- ص ۳۱۲ ؛ بحار الانوار: ج ۵۸- ص ۱۹۲.

۳- من لا یحضره الفقیه: ج ۲- ص ۵۸۴ ؛ عیون اخبار رضا (علیه السلام): ج ۱- ص ۲۸۷ ؛ امالی شیخ صدوق: ص ۱۲۱ ؛ بحار الانوار: ج ۴۹- ص ۲۸۳

۴- کنز الفوائد: ص ۲۱۱ ؛ مستدرک سفینه البحار: ج ۴- ص ۳۹

۵- کنز الفوائد: ص ۲۱۱ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲- ص ۲۱۰

۶- امالی شیخ طوسی: ص ۳۸۶ ؛ بحار الانوار: ج ۸۵- ص ۱۷۲ ؛ مستدرک سفینه البحار: ج ۴- ص ۳۱ ؛ المعجم الاوسط: ج ۱- ص ۲۹۱

۷- بحار الانوار: ج ۵۸- ص ۱۷۶ و همچنین این نقل در کتاب «معارج الیقین فی اصول الدین» صفحه ۴۹۰

از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود: «هر که مرا در خواب ببیند، به یقین مرا دیده است زیرا شیطان نه به صورت من و نه به صورت یکی از اوصیای من و نه به صورت یکی از شیعیان آنها نمی تواند ظاهر شود؛ و رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوت است»^۱.

و نیز از آن حضرت نقل شده است: «در آخرالزمان کمتر پیش می آید که خواب مؤمن دروغ شود؛ و صادق ترین آنها در رؤیا، صادق ترین آنها در گفتار است»^۲.

حضرت رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه آخرالزمان نزدیک شود، کمتر پیش می آید که خواب مؤمن دروغ شود؛ و صادق ترین آنها در رؤیا، صادق ترین آنها در گفتار است. و خواب مسلمان یک بخش از چهل و شش بخش پیامبری است»^۳.

و نیز از آن حضرت آمده است: «خواب مؤمن یک بخش از چهل و شش بخش نبوت است»^۴.

و نیز فرمود: «اگر یکی از شما رؤیایی دید که از آن خوشش آمد، (بداند که) آن خواب از طرف خداوند است، پس خدا را بر آن سپاس گوید و آن را برای دیگران بازگو نماید»^۵.

و از رسول الله ﷺ که فرمود: «خواب مؤمن جزئی از هفتاد و هفت جزء نبوت است»^۶.

و نیز حضرت فرمود: «خواب مؤمن یک بخش از چهل بخش پیامبری است»^۷.

نیز آورده شده است.

۱- بحار الانوار: ج ۵۸- ص ۱۷۶ ؛ من لا یحضره الفقیه: ج ۲- ص ۵۸۴ ؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ج ۱- ص ۲۸۷ ؛ امالی شیخ صدوق: ص ۱۲۱ ؛ بحار الانوار: ج ۴۹- ص ۲۸۳ با تغییر «فأن الشیطان» به جای «لأن الشیطان».

۲- بحار الانوار: ج ۵۸- ص ۱۸۱

۳- سنن ترمذی: ج ۳- ص ۳۶۳ ؛ بحار الانوار: ج ۵۸- ص ۱۹۲ ؛ مسند احمد: ج ۲- ص ۵۰۷ ؛ صحیح مسلم: ج ۷- ص ۵۲ ؛ لفظ مسلم به جای مؤمن آورده شده، همان طور که در صحیح مسلم به جای «چهل و شش جزء»، «چهل و پنج جزء» آمده است. در صحیح بخاری: ج ۸- ص ۷۷، لفظ مسلم به جای مؤمن نقل شده است.

۴- بحار الانوار: ج ۵۸- ص ۱۹۲

۵- مسند احمد: ج ۳- ص ۸ ؛ صحیح بخاری: ج ۸- ص ۸۳ ؛ سنن ترمذی: ج ۵- ص ۱۶۸ ؛ بحار الانوار: ج ۵۸- ص ۱۹۲

۶- بحار الانوار: ج ۸۵- ص ۲۱۰

۷- مسند احمد: ج ۴- ص ۱۱ ؛ سنن ترمذی: ج ۳- ص ۳۶۶ ؛ المعجم الکبیر: ج ۱۹- ص ۲۰۵ ؛

و نیز فرمود: «رؤیای مؤمن یا مسلمان یک بخش از چهل و شش بخش پیامبری است»^۱.
و نیز از آن حضرت روایت شده است: «خواب مؤمن یک بخش از چهل و شش بخش پیامبری است»^۲.

و نیز حضرت فرمود: «هرگاه آخرالزمان نزدیک شود، کمتر پیش می‌آید که خواب مؤمن دروغ شود؛ و صادق‌ترین آنها در رؤیا، صادق‌ترین آنها در گفتار است. و خواب مؤمن یک بخش از چهل و شش بخش نبوت است»^۳.

و نیز حضرت فرمود: «خواب مؤمن جزئی از چهل جزء پیامبری است»^۴.
در روایتی وارد شده است که خداوند در خواب به امام موسی کاظم(علیه السلام) وحی فرمود که امام پس از او، پسرش علی بن موسی الرضا(علیه السلام) است.

یزید بن سلیط زیدی چنین نقل کرده است: «ما گروهی بودیم که در راه مکه با حضرت ابوعبدالله امام جعفر صادق(علیه السلام) ملاقات نمودیم. من به آن حضرت عرض کردم: پدرم و مادرم فدایت گردد! شما امامانی هستید پاک و مطهر، و احدی را از مرگ گریزی نیست، بنابراین شما برای من مطلبی بیان کنید تا من آن را به کسانی که پشت سر دارم برسانم. حضرت به من فرمود: «آری، اینان پسران من می‌باشند و این است سید و سالار آنها - در حالی که به پسرش موسی(علیه السلام) اشاره می‌فرمود - در او است علم و حکم و فهم و سخاوت و دارای معرفت به آنچه مردم به آن نیاز دارند، در آنچه از امر دینشان در آن اختلاف می‌نمایند؛ و در او است حُسن خُلق و حُسن رعایت و حفاظت حق همجوار و او دری از درهای خداوند متعال است». و در روایت دیگر فرمود: «این ویژگی برتر از همه‌ی آنها است».

پدرم به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایت! آن چیز کدام است؟
حضرت فرمود: «خداوند از او دادرسی و فریادرس این امت را خارج می‌سازد که فریادرس و دانش و نور و فهم و حکمت ایشان خواهد بود و او بهترین مولود و نیکوترین فرزند امت است.

الجامع الصغیر: ج ۲- ص ۶

۱- مسند احمد ابن حنبل: ج ۵- ص ۳۱۹

۲- صحیح مسلم: ج ۷- ص ۵۳ ؛ سنن الدرّامی: ج ۲- ص ۱۲۳

۳- سنن ابن ماجه: ج ۲- ص ۱۲۸۹

۴- سنن ترمذی: ج ۳- ص ۳۶۶

خداوند به وسیله‌ی او خون مسلمانان را حفظ می‌کند، میان مردم صلح و آشتی برقرار می‌سازد، پراکندگی‌ها را برطرف می‌نماید، نابسامانی‌ها را سامان می‌بخشد، برهنگان را می‌پوشاند، گرسنگان را سیر می‌کند، وحشت‌زدگان را ایمن می‌سازد، به یمن وجود او باران فرومی‌فرستد و بندگان را به فرمان‌برداری وامی‌دارد. او بهترین مرد مُسین، و بهترین جوان آراسته است که خداوند پیش از زمان بلوغش عشیره و طائفه‌اش را به او بشارت می‌دهد. گفتارش حکمت و سکوتش از روی علم است. وی برای مردم آنچه را که در آن اختلاف دارند روشن می‌سازد».

(یزید) گفت: پدرم عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! آیا وی نیز پسری پس از خود خواهد داشت؟

حضرت فرمود: «آری، و پس از آن گفتار را قطع نمود».

یزید می‌گوید: سپس من حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام را پس از این واقعه دیدار کردم و گفتم: پدر و مادرم فدایت گردد! می‌خواهم به من خبری دهی به مانند همان چیزهایی که پدرت به من خبر داد. فرمود: «پدرم علیه السلام در زمانی بود که با این زمان تفاوت داشت (یعنی شدت و تقیه مثل این زمان نبود)».

یزید گفت: عرض کردم: کسی که از تو چنین جوابی را بیسندد و قانع شود، لعنت خدا بر او باد! حضرت خندید و فرمود: «ای ابوعماره! من به تو خبر می‌دهم: از منزلم که بیرون آمدم، در ظاهر همه‌ی پسران خود و از جمله علی را وصی خویش قرار دادم ولی در باطن فقط علی را وصی نمودم. من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام هم با او بود، و انگشتر و شمشیر و عصا و کتاب و عمامه‌ای همراهی همراه داشت. من گفتم: اینها چیست؟ رسول اکرم فرمود: اما عمامه عبارت است از قدرت و سلطنت الهی، و اما شمشیر عبارت است از عزت الهی، و اما کتاب عبارت است از نور خدا، و اما عصا عبارت است از قوت خدا، و اما انگشتری عبارت است از جامع این امور. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امر (ولایت و امامت) به سوی پسرت علی خارج می‌شود».

یزید گفت که حضرت فرمود: «ای یزید! این مطلب امانت است نزد تو، کسی را از آن خبردار مکن مگر مردی عاقل، یا بنده‌ای که خداوند دلش را در بوت‌هی ایمان آزمایش نموده است، یا مردی راستگو؛ و نعمت‌های خداوند متعال را کفران مکن، و اگر از تو خواستند که (به این مطلب) شهادت دهی، ادای شهادت کن چرا که خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ

أَهْلِيهَا»^۱ (خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید) و خدا می‌فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ»^۲ (و ستمکارتر از کسی که گواهی خود را از خدا پنهان می‌کند کیست؟)

گفتم: به خدا سوگند هرگز چنین نمی‌کنم.

یزید گفت: سپس حضرت ابوالحسن موسی (علیه السلام) فرمود: «در این حال رسول خدا ﷺ او را برای من توصیف نمود و فرمود: علی پسر تو است که با نور خدا نظر می‌کند و با تفهیم خدا می‌شنود و با حکمت خدا سخن می‌گوید، درست و راست کار می‌کند و خطا نمی‌نماید، و امور را می‌داند و در امری به واسطه‌ی جهالت در نمی‌ماند. او سرشار از حکمت و فصلی قضا و استواری در حکم، و لبریز از علم و دانش و درایت است. اما چقدر درنگ و توقف تو در این دنیا با او بعد از این، کم است! این توقف به قدری کوتاه است که قابل شمارش نیست. پس چون از سفر بازگشتی به اصلاح امورت بپرداز و از هر چه می‌خواهی خود را فارغ ساز زیرا که تو از این دنیا در آستانه‌ی کوچ هستی و همنشین با غیر آن. پسرانت را گرد آور و خداوند را در این وصیت‌ها بر آنان گواه بگیر، و خداوند در گواهی و شهادت بس است».

پس فرمود: «ای یزید مرا در این سال می‌گیرند و علی پسر من هم نام علی بن ابی طالب (علیه السلام) و هم نام علی بن الحسین (علیه السلام) است که به او فهم و علم و نصرت و ردای عظمت امیرالمؤمنین داده شده است؛ و وی حق تکلم و اظهار ندارد مگر آن که چهار سال از مرگ هارون بگذرد. چون چهار سال سپری شد، از او هر چه می‌خواهی بپرس که ان شاء الله تعالی پاسخ تو را خواهد داد»^۳.

بنابراین رؤیا راهی برای وحی الهی است که بعد از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نیز مفتوح می‌باشد. روایت‌ها و واقعیت‌های ملموس نیز بر این که این راه همیشه برای مردم باز است، تأکید دارد.^۴

۱- نسا: ۵۸

۲- بقره: ۱۴۰

۳- عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ج ۲- ص ۳۳

۴- بیشتر به روایت‌هایی از ایشان (علیه السلام) اشاره شد. در مورد واقعیت‌های ملموس، از بین شواهد زیادی که وجود دارد دو شاهد می‌آورم:

اول: شیخ امینی در بیان شرح حال شاعر اهل بیت (علیهم السلام)، ابوالحسن جمال الدین علی بن عبدالعزیز بن ابو محمد خلی (یا خلیعی) موصلی حلی آورده است که پدر و مادر این فرد، ناصبی بودند و مادر وی نذر کرده بود که

مانعی ندارد که برخی از مؤمنینی که در عبادات خود به درگاه ایزدی اخلاص پیشه کرده‌اند، به مقام نبوت برسند و خدای سبحان و تعالی به این وسیله (رؤیا) به آنها وحی نماید

اگر خدا پسری روزی او نماید، او را به راهزنی کاروان‌های حسینی و کشتن آنها گسیل دارد. هنگامی که این بچه به دنیا آمد و به بلوغ رسید او را برای ادای نذرش فرستاد. چون او به نواحی مسیب که در نزدیکی کربلا است، رسید، در کمین زوآر نشست؛ خواب بر او غلبه کرد و قافله و کاروان زوآر گذشتند و گرد و غبارشان بر سر و روی او ریخت. در همان هنگام این راهزن در خواب دید که قیامت برپا شده است و فرمان آمده است که او را به آتش اندازند ولی آتش او را به دلیل آن غبار پاکی که بر او رسیده بود، نمی‌سوزاند. از خواب بیدار شده، و از قصد بدی که داشت برگشت و محبت و ولایت خاندان پاک پیامبر ﷺ را در دل گرفت. نقل شده است در آن هنگام، یک دو بیت سرود که آن را شاعر مبتکر حاج مهدی فلوجی حلی پنج بیتی نمود. آن دو بیت و پنج بیتی، چنین است:

«تورا سرگردان و حیران می‌نم که شک تو را بر کرده و هوا و بوس تو را پر کرده و پریشان نموده و تو بین آنها قرار گرفت ای
پس دلت را پاک کن و پشت را به خدایتان ناواگر نجات و رستگاری می‌خواهی، حسین ﷺ را زیارت کن

تا خدا باروشنی چشم دیدار کنی

حرکه فرشتگان اراده می‌جذبی تو را برای زیارت بدانند، نام تو را خواهند گذاشت

و آتش دوزخ چهار تو حرام می‌شود، زیرا که آتش بس می‌کند و نمی‌سوزاند

جسی را که بر او غبار زار حسین ﷺ باشد».

متنی را که در کتاب الغدیر ج ۶ ص ۱۲ آمده است ملاحظه نمایید.
دوم: داستان خواب شیخ مفید رحمت الله است: وی در خواب دید که در مسجدش در کربخ بود که گویی حضرت فاطمه ﷺ دختر پیامبر خدا ﷺ به همراه دو پسرش حسن و حسین ﷺ که در سن خردسالی بودند، بر او وارد شد. حضرت فاطمه ﷺ این دو را به او داد و فرمود: «به این دو، فقه بیاموز!». شیخ مفید شگفت‌زده از خواب بیدار شد. به هنگام بلند شدن روز، در صبح همان شبی که آن خواب را دیده بود، فاطمه دختر الناصر در حالی که خدمت‌کاران گرداگردش را گرفته بودند و پیش روی او دو پسر خردسالش محمد رضی و علی مرتضی بودند وارد مسجد شد. شیخ مفید برای او به پا خاست و بر او سلام کرد. فاطمه گفت: «ای شیخ! اینها دو پسر من هستند. آنها را اینجا آورده‌ام که به ایشان فقه بیاموزی». ابوعبدالله - یعنی شیخ مفید - گریست و ماجرای خواب را برای فاطمه بازگو نمود. شیخ مفید عهده‌دار آموزش فقه به آن دو شد الناصریات: ص

و ایشان را به فضل خویش، بر برخی حقایق و اخبار غیبی مطلع فرماید. به طور قطع ائمه علیهم السلام به مقام نبوّت دست یافته‌اند، و حقایق و اخبار غیبی از طریق رؤیا و مکاشفه به آنها می‌رسیده است. روایت‌هایی که مؤید این مطلب است بسیار فراوان‌اند؛ از جمله روایتی که پیشتر ارائه شد.^۱

لذا امکان دارد که برخی مؤمنین مخلص به مقام نبوّت برسند و خداوند سبحان و تعالی به وسیله‌ی رؤیا به آنها وحی فرماید. دست کم این امکان برای ائمه علیهم السلام حاصل گشته است. البته از اخباری که از خود آنها وارد شده است و آنچه از آنها برداشت می‌شود، می‌فهمیم که آن‌ها نبی هستند، اما آنچه از آن فهمیده می‌شود نفی‌کننده‌ی مرسل بودن ائمه از سوی خداوند متعال، می‌باشد؛ در غیر این صورت این که روح القدس اخبار را به ایشان می‌رساند و روح القدس با ایشان است و از آنها جدا نمی‌گردد، چه معنا و مفهومی می‌تواند داشته باشد؟^۲

۱- و نیز از آن جمله است روایای امام حسین علیه السلام که در خواب دید چند سگ او را به دندان می‌گزند و در بین آنها سگ ابلقی بود که گزنده‌تر از بقیه بود. امام حسین علیه السلام به شمر بن ذی الجوشن لعنت الله فرمود: «آن سگ تو هستی!» و شمر لعنت الله، ابرص بود. (العوامل؛ الامام الحسین علیه السلام ص ۲۷۴)

کسانی که خواستار کسب اطلاعات بیشتر هستند، می‌توانند به کتاب‌های کافی، دارالسلام و دیگر کتب حدیث مراجعه نمایند.

۲- از هشام بن سالم و او از عمار یا شخص دیگری نقل کرده است: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آن گاه که حکم می‌کنید، به چه حکم می‌کنید؟ حضرت فرمود: «به حکم خداوند و حکم داوود و حکم حضرت محمد صلی الله علیه و آله هرگاه چیزی به ما برسد که در کتاب علی علیه السلام درباره‌ی آن، چیزی نباشد، روح القدس آن را به ما القا می‌نماید و خدا آن را به ما الهام می‌فرماید». بصائر الدرجات: ص ۴۷۲

ابوبصر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره‌ی این سخن خداوند تبارک و تعالی که: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» (و این چنین روحی از امرمان به سوی تو وحی نمودیم، تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان (چیست)) سوال کردم. آن حضرت فرمود: «(روح) مخلوقی از مخلوقات خداوند جل و جلال است که از جبرئیل و میکائیل بزرگ‌تر است؛ او با پیامبر صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت را خبر

می‌داد و راهنمایی می‌کرد و بعد از پیامبر با امامان است». کافی: جلد ۱- ص ۲۷۳

از ابی الجارود روایت شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: قائم شما چه زمانی قیام می‌کند؟ فرمود: «ای اباجارود شما آن زمان را نخواهید دید». عرض کردم: اهل زمانش چگونه؟ فرمود: «اهل زمانش هم نمی‌بینند به مدینه می‌رود و مردم نیز با او حرکت می‌کنند تا خدای عزوجل راضی گردد. آن گاه هزار و

و اگر قضیه از این قرار است:

منظور از این که حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم النبیین (یعنی آخرین ایشان است) چیست؟
و منظور از این که حضرت، خاتم النبیین (یعنی میانه‌ی ایشان است) چه می‌تواند باشد؟
چرا که هر دوی اینها یعنی هم «خاتم» و هم «خاتم» از اسامی حضرت به شمار می‌رود.
برای رسیدن به پاسخ، باید حتماً مقداری شناخت نسبت به مقام نبی اکرم صلی الله علیه و آله وجود
داشته باشد و چیزی که ایشان را از بقیه‌ی فرزندان آدم و به خصوص از (سایر) انبیا جدا
می‌سازد را بدانیم.

پانصد تن از قریش را که همه حرام‌زاده‌اند می‌کشد ... سپس به سمت کوفه حرکت می‌کند و شانزده هزار تن
از بتریه در حالی که مسلح شده‌اند و قاریان قرآن و فقهاء در دین بوده‌اند و (از زیادی سجده) پیشانی آنها زخم
شده و دامن به کمر زده‌اند و نفاق تمام وجودشان را پر کرده است، از آن خارج می‌گردند. همه‌ی آنها
می‌گویند: ای پسر فاطمه، برگرد که ما نیازی به تو نداریم! آن گاه حضرت از عصر روز دوشنبه تا شب، در
پشت نجف به روی آنها شمشیر می‌کشد و همه‌ی آنها را سریع‌تر از زمان ذبح یک شتر، قربانی می‌کند و هیچ
یک از آنها جان سالم به در نمی‌برد و هیچ یک از اصحاب آن حضرت آسیب نمی‌بیند (هر چند) خون آنها
وسیله‌ی تقرب به خداوند است. سپس حضرت وارد کوفه می‌شود و آن قدر از جنگاوران آن را می‌کشد تا خدا
راضی گردد». راوی می‌گوید از آن جهت که درست مطلب را متوجه نشدم قدری تامل نمودم و عرض کردم:
فدایت شوم، او چگونه می‌فهمد که چه هنگام خدای عزوجل راضی می‌شود؟ فرمود: «ای ابا جاره، خداوند به
مادر موسی علیه السلام وحی کرد، قائم برتر از مادر موسی است. خداوند به زنبول عسل وحی کرد، و او برتر از زنبور
عسل است». اینجا بود که مطلب را فهمیدم. آن وقت حضرت به من فرمود: «مطلب را دریافتی؟» عرض
کردم آری. سپس حضرت فرمود: «... مانند روش سلیمان بن داوود علیه السلام رفتار می‌نماید، او خورشید و ماه را
می‌خواند و آنها او را اجابت می‌کنند، و زمین در زیر پای حضرت می‌پیچد (طی الارض) و خدا به او وحی
می‌کند و حضرت مطابق امر و وحی خدا عمل می‌نماید». دلالت الاثمه - محمد بن جریر الطبری (الشیعی):

ص ۴۵۵ و ۴۵۶

برای مطالب بیشتر می‌توانید به کافی، بصائر الدرجات و سایر کتب حدیث مراجعه نمایید.

حضرت محمد (ص) ظهور خداوند در فاران

در دعای سمات که از ائمه علیهم السلام وارد شده، این عبارات آمده است: «... وَ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ ... وَ مَجْدِكَ الَّتِي ظَهَرَ عَلَى طُورِ سَيْنَاءَ فَكَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَ رَسُولَكَ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ وَ بَطَّلَعْتَكَ فِي سَاعِيرٍ وَ ظُهُورِكَ فِي جَبَلِ فَارَانَ ...» (... و خدایا از تو می‌خواهم ... و به مجد تو (درخشش تو) که بر طور سینا نمایان گشت، پس به وسیله‌ی آن با بنده و رسولت موسی بن عمران علیه السلام سخن گفتم، و به طلوع تو در ساعیر (محل تولد و بعثت عیسی علیه السلام) و به ظهور تو در فاران (کوهی نزدیک مکه و محل مناجات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم)).

پرتو فروزان خدا به صورت حضرت عیسی علیه السلام و ظهور خدا در فاران به صورت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم متمثل گشته است.^۲

۱- مصباح المجتهد: ص ۴۱۶ ؛ جمال الأسبوع: ص ۳۲۱ ؛ مصباح کفعمی: ص ۴۲۴ ؛ بحار الانوار: ج

۸۷- ص ۹۷

۲- در احتجاج امام رضا علیه السلام با رأس الجالوت آمده است: ... حضرت به او فرمود: «آیا انکار می‌کنی که تورات به شما می‌گوید: نور از جانب طور سینا آمد و از کوه ساعیر برای ما پرتو افکند و از کوه فاران برای ما آشکار شد؟»

رأس الجالوت گفت: این جملات را می‌دانم اما تفسیر آنها را نمی‌دانم. امام رضا علیه السلام فرمود: «من به تو می‌گویم. اما این که می‌گوید «نور از جانب طور سینا آمد» مقصود از آن نور، وحی خدای تبارک و تعالی است که خداوند در کوه طور سینا بر موسی علیه السلام نازل فرمود. و این که می‌گوید «و از کوه ساعیر برای مردم پرتو افکند»، مقصود همان کوهی است که وقتی عیسی بن مریم علیه السلام روی آن بود خدای عزوجل به او وحی فرستاد. و این که می‌گوید «و از کوه فاران برای ما آشکار شد»، مقصود کوهی است از کوه‌های مکه که میان آن کوه و مکه یک روز راه می‌باشد. به گفته‌ی خود تو و یارانت، اشعیای نبی در تورات گفته است: دو سواره دیدم که زمین برای آنها درخشید: یکی سوار بر الاغی بود و دیگری سوار بر اشتری. آن الاغ‌سوار کیست و آن اشتروسوار چه کسی است؟» رأس الجالوت گفت: نمی‌دانم. شما مرا از آن دو آگاه نما.

حضرت فرمود: «آن الاغ‌سوار، عیسی علیه السلام است و آن اشتروسوار محمد صلی الله علیه و آله و سلم. آیا منکر چنین چیزی در تورات

قابل ذکر است که عبارات دعا به طور تصاعدی مرتب شده است؛ به این صورت که از پیامبری که «خدا با او سخن گفت» یعنی حضرت موسی علیه السلام شروع شده و به پیامبری که تبلور «پرتوافشانی الهی» است یعنی حضرت عیسی علیه السلام و پیامبری که تبلور «ظهور خدا است» که حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد، رسیده است.

تفاوت بین طلعت و ظهور: «طلعت» همان پیدایش و ظهور جزئی است؛ به عبارت دیگر، طلعت نوعی تجلی در مرتبه‌ای پایین‌تر از ظهور است.^۱ هر دوی اینها یعنی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله، تبلور خدا در خلق بودند ولی حضرت عیسی علیه السلام در مرتبه‌ای پایین‌تر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله قرار داشت و رسالت او برای مقدمه‌سازی ظهور و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله که به مثابه خدای در خلق بود، ضروری بود چرا که حضرت محمد صلی الله علیه و آله خلیفه‌ی واقعی خدا بود.

اگر به خاستگاه و اصل آفرینش رجوع کنیم، می‌بینیم که خدای سبحان و تعالی خطاب به فرشتگان می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۲ (من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم). اگر چه حضرت آدم علیه السلام و دیگر انبیا و اوصیا علیهم السلام خلیفه‌ی الله هستند ولی هدف مورد نظر، همان خلیفه‌ی واقعی الهی است؛ یعنی شخصی که خلیفه‌ی کامل برای خدای سبحان باشد و آینه‌ی وجودش، لاهوت را به شکلی کامل‌تر از سایر انبیا و اوصیا علیهم السلام بازتاب دهد.

هستی؟»

گفت: نه، انکارش نمی‌کنم

توحید صدوق: ص ۴۷۷ ؛ عیون اخبار رضا علیه السلام ج ۲- ص ۱۴۸ ؛ بحار الانوار: ج ۱۰- ص ۳۰۸

۱- الجوهری می‌گوید: «طلعت یعنی دیدار و رؤیت» (الصاح: ج ۳- ص ۱۲۵۴) و همچنین ابن منظور می‌گوید: «فلانی از دور بر ما طلعت یافت، و طلعت یک فرد یعنی رؤیت او. گفته می‌شود حیّا الله طلعتک یعنی خدا دیدار یا چهره‌ات را باقی بدارد» (لسان العرب: ج ۸- ص ۲۳۶).

جوهری می‌گوید: «ظهر چیزی» با فتحه یعنی «نمایان شد» ... «اظهرت الشيء» یعنی «آن را نمودار ساخت». (الصاح: ج ۲- ص ۷۳۲)

ابن فارس می‌گوید: ظهر دلالت دارد بر قدرت و بروز و به این ترتیب «ظهر شیء يظهر ظهوراً» یعنی چیزی که منکشف و بارز است و از این رو است که هنگام چاشت را ظهر و ظهره می‌گویند که روشن‌ترین و ظاهرترین اوقات روز است. (معجم مقاییس اللغة: ج ۳- ص ۴۷۱)

منظور، رسیدن به شخصی است که بین «انانیت و انسانیّت» و «لاهُوت و ذات الهی» در نوسان است.

ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) پرسید و گفت: جانم به قربانت! رسول خدا ﷺ چند بار به معراج رفت؟ حضرت فرمود: «دو بار، جبرئیل او را در موقفی متوقف نمود و گفت بر جای خود (باش) ای محمد. در جایگاهی ایستاده‌ای که هیچ فرشته و پیامبری در آن نایستاده است. پروردگارت ندا می‌دهد. فرمود: ای جبرئیل، چگونه ندا می‌دهد؟ جبرئیل گفت: او می‌فرماید سبح قدوس منم، پروردگار ملائکه و روح، رحمتم بر خشمم پیشی گرفته است. آن گاه پیامبر عرض کرد: خداوند از ما درگذر و بیامرز. فرمود: و همان طور که خدا فرموده است: «قَاب قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»^۱ «تا به قدر (فاصله‌ی) دو کمان، یا نزدیک‌تر» فاصله‌ی پیامبر تا مقام ربوبی به اندازه (فاصله‌ی) دو کمان یا کمتر از آن بود.

ابوبصیر گفت: جانم به قربانت! مراد از فاصله‌ی دو کمان (قاب قوسین) یا نزدیک‌تر چیست؟ فرمود: «میان دو طرف کمان تا سر آن». و فرمود: میان این دو حجابی می‌درخشید و نوسان می‌کرد. این مطلب را نفهمیدم جز این که فرمود: زبردی است. پیامبر گویی به اراده‌ی خدا از میان سوراخ سوزن^۲ به نور عظمت (الهی) نگریست. آن گاه خدا فرمود: ای محمد! حضرت عرض کرد: لیبیک پروردگارم. خدا فرمود: پس از تو چه کسی برای امتت خواهد بود؟ عرض کرد: خدا داناتر است. فرمود: علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین، و سرور مسلمانان و رهبر شرافتمندان.^۳ سپس امام صادق (علیه السلام) به ابوبصیر فرمود: ای ابامحمد! به خدا سوگند ولایت علی (علیه السلام) از زمین برخاست بلکه به طور شفاهی از آسمان آمد.^۴

۱- نجم: ۹

۲- ابن منظور می‌گوید: بین آنها «قاب قوس» و «قیب قوس» و «قباد قوس» و «قید قوس» یا «قدر قوس»؛ و «قاب»: بین قبضه و «سیه» (دو سوی) آن؛ و هر کمانی دو قاب دارد که بین قبضه و سیه (دو سر) آن است (لسان العرب: ج ۱- ص ۶۹۳)؛ و «سیه» کمان: آنچه به دو سو خم شده است.

۳- کان بینهما حجاب يتلألاً يخفق. الخفق: حرکت و جنبش.

۴- فنظر في سمّ الإبرة. سمّ الإبرة: سوراخ سوزن.

۵- الغر المحجلين

۶- کافی: ج ۱- ص ۴۴۲ ؛ الجواهر السنية: ص ۲۱۳ ؛ بحار الانوار: ج ۱۸- ص ۳۰۶ ؛ تفسیر صافی: ج

۵- ص ۸۷ ؛ تفسیر نور الثقلین: ج ۳- ص ۹۸

بنابر این آن گاه که حضرت محمد صلی الله علیه و آله در ذات الهی فنا می‌شود، چیزی جز خدای یگانه‌ی قهار و چیزی جز نوری که ظلمتی با آن نیست — که همان خداوند سبحان و تعالی است — باقی نمی‌ماند. لذا برای این بنده، پرده کنار رفته و او خدا را آن چنان که بایسته است می‌شناسد و به او معرفت دارد. پس تنها او است که می‌تواند خلق را به صورت تمام و کمال با خدا آشنا سازد؛ و در نتیجه تنها او خلیفه‌ی کامل الهی است؛ یعنی کسی که لاهوت در وجودش متجلی گشته یا ذات الهی به کامل‌ترین صورتی که برای انسان ممکن است، در او متجلی شده است.

برای روشن شدن بیشتر مطلب، مثالی می‌زنم:

شخصی را فرض می‌گیریم که یک کارگاه تولیدی دارد و در آن، ماشین آلات و کارگران مشغول به کارند. اگر این شخص خودش مدیریت کارگاه را بر عهده داشته باشد، میزان تولید و بهره‌وری، صد در صد خواهد بود. پس از چندی، این شخص تصمیم می‌گیرد که فرد دیگری را جانشین خود کند و مدیریت کارگاه را به او بسپارد. وی فردی را می‌یابد که هر چند می‌تواند از پس مدیریت کارگاه بر بیاید ولی اگر خودش بر او نظارت نمی‌نمود، میزان بهره‌وری به ۸۰ درصد می‌رسید. لذا برای این که بهره‌وری کارگاه کامل (یعنی صد در صد) باشد، وی می‌بایست حتماً بر فردی که جانشین خود کرده بود، اشراف و نظارت داشته باشد. صاحب کارگاه پس از چندی فرد دیگری را می‌یابد که نسبت به قبلی باکفایت‌تر است، ولی او نیز نیازمند اشراف و نظارت می‌باشد زیرا در غیر این صورت خروجی کار به ۹۰ درصد می‌رسید. او را جانشین خود می‌کند در حالی که بر او و عملکردش نظارت می‌کند تا بازدهی به صد در صد برسد. سپس صاحب کارگاه، انسانی همچون خودش را می‌یابد که گویی بازتاب خود او است. وی می‌تواند بدون این که نظارتی بالای سرش باشد، کارگاه را به گونه‌ای اداره کند که میزان تولید به صد در صد برسد. او، این شخص را جانشین خود می‌کند و دستش را نیز باز می‌گذارد تا طبق صلاح دید خود عمل کند؛ زیرا وی همان چیزی را می‌خواهد که صاحب کارگاه خواهان است (بین اراده‌ی او و صاحب کارگاه تعارضی وجود ندارد). در چنین شرایطی، اشراف و نظارت بر این فرد که جانشین تمام و کمال صاحب کارگاه است، کاری عبث و بیهوده تلقی می‌شود.

کسی که درباره‌ی آتش چیزی شنیده است، به مقدار همان شنیده‌هایش از آتش خبر

دارد. کسی هم که آتش را دیده است به اندازه‌ی دیده‌هایش از آتش می‌فهمد ولی کسی که آتش قسمتی از بدنش را سوزانده، به شناخت یقینی رسیده اما این شناخت هم به اندازه‌ی همان مقداری است که آتش از او سوزانده است. اما کسی که آتش همه‌ی وجودش را سوزانده و در برگرفته به صورتی که خودش تبدیل به آتش شده است، می‌تواند آتش را به طور تمام و کمال درک کند، به گونه‌ای که جدا کردن او از آتش ممکن نیست، زیرا او جزئی از آتش شده است: «بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱ (برکت داده شده کسی که درون آتش است، و آن که در کنار آن است، و منزه است خدای یکتا، پروردگار جهانیان). ، «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِّئَلَّا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»^۲ (و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم و آنها را جز دانیان در نمی‌یابند).

۱- نمل: ۸

۲- عنکبوت: ۴۳

حضرت محمد (ص)، خاتم النبیین و خاتم آنها

اکنون بازمی‌گردیم به موضوع حضرت محمد ﷺ خاتم النبیین و خاتم آنها. حضرت که صلوات پروردگرم بر او باد، آخرین نبی و فرستاده‌ی خداوند سبحان و تعالی است. رسالت، شریعت و کتاب او قرآن تا روز قیامت باقی است و بعد از اسلام، دین دیگری وجود نخواهد داشت: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱ (و هر کس که دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیان‌دیدگان خواهد بود).

اما راه رسیدن به مقام نبوت برای فرزندان آدم باز مانده است. هر کس از مؤمنین که عبادت و عملش را برای خدای سبحان و متعال خالص گرداند، می‌تواند به مقام نبوت برسد؛ همان طور که طریق وحی الهی به انسان از طریق «روایای صادق» مفتوح و موجود بوده و در زندگی روزمره نیز کاملاً ملموس است.

البته ارسال پیامبرانی که از طرف خدای سبحان و متعال به مقام نبوت نائل می‌شوند، چه پیامبرانی که حافظ شریعت حضرت محمد ﷺ باشند و چه آنهایی که دین جدیدی می‌آورند، کاملاً منتفی است و این همان چیزی است که خداوند با پیامبری حضرت محمد ﷺ آن را پایان داده است.

ولی پس از بعثت رسول اکرم ﷺ انسان کامل، خلیفه‌ی واقعی خدا، ظهور خدا در فاران و بازتاب لاهوت— ارسال از سوی حضرت محمد ﷺ انجام شد؛ لذا تمام ائمه علیهم‌السلام فرستادگانی به جانب این امت هستند، با این تفاوت که از سوی حضرت محمد ﷺ (الله در خلق) گسیل یافته‌اند. خدای سبحان و متعال می‌فرماید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قَضِيَ بَالِقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^۲ (هر امتی را پیامبری است و چون پیامبرشان بیامد کارها میانشان به عدالت فیصله یافت و مورد ستم واقع نشدند).

۱- آل عمران: ۸۵

۲- یونس: ۴۷

از جابر نقل شده است که از امام جعفر صادق (علیه السلام) تفسیر این آیه را پرسید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُوْلُهُمْ فَضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ». حضرت فرمود: «تفسیر باطنی آیه این گونه است: در هر قرنی از این امت، فرستاده‌ای از آل محمد خروج می‌کند برای قرنی که برای آنها فرستاده شده است. آنها اولیا و رسولان می‌باشند و اما این قول خداوند که: «فَإِذَا جَاءَ رَسُوْلُهُمْ فَضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ» به این معنا است که رسولان بر اساس عدل حکم می‌کنند و ستم نمی‌نمایند، همان گونه که خداوند فرموده است).^۱

و خدای متعال فرموده است: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^۲ (جز این نیست که تو بیم‌دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده‌ای است).

فضیل می‌گوید از امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» پرسیدم. حضرت فرمود: «هر امام هدایت‌گر عصری است که در آن می‌باشند».^۳

از امام باقر (علیه السلام) درباره‌ی این سخن خداوند که «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» نقل شده است که فرمود: «مراد از مُنذِر، رسول الله (صلی الله علیه و آله) است و در هر زمانی از ما، یک نفر راهبر و هادی خواهد بود که مردم را به راه دین پیغمبر خدا هدایت می‌کند. راهبران بعد از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) و تک تک اوصیای او یکی پس از دیگری هستند».^۴

ابوبصیر می‌گوید به امام صادق (علیه السلام) آیه‌ی «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» را عرض کردم، فرمود: «بیم‌دهنده، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و رهبر علی (علیه السلام) است. ای ابو محمد آیا امروز رهبری هست؟ عرض کردم آری فدایت گردم! همیشه از شما رهبری پس از رهبر دیگری بوده تا به شما رسیده است. فرمود: خدایت رحمت کند ای ابو محمد! اگر این گونه بود که وقتی آیه‌ای درباره‌ی مردی نازل می‌شود و آن مرد می‌مرد، آن آیه هم از بین می‌رفت (و مصداق دیگری نداشت) قرآن مرده بود؛ ولی قرآن همیشه زنده است و بر بازماندگان منطبق می‌شود چنان چه بر گذشتگان منطبق شده

۱- تفسیر عیاشی: ج ۲- ص ۱۲۳ ؛ تفسیر نور الثقلین: ج ۲- ص ۳۰۵ ؛ بحار الانوار: ج ۲۴- ص ۳۰۶

۲- رعد: ۷

۳- کافی: ج ۱- ص ۱۹۱ ؛ بحار الانوار: ج ۱۶- ص ۳۵۸ ؛ تفسیر صافی: ج ۳- ص ۵۹ ؛ تفسیر نور الثقلین: ج ۲- ص ۴۸۳

۴- کافی: ج ۱- ص ۱۹۱ ؛ بحار الانوار: ج ۱۶- ص ۳۵۸ ؛ تفسیر صافی: ج ۳- ص ۵۹ ؛ تفسیر نور الثقلین: ج ۲- ص ۴۸۳

است»^۱.

از امام باقر(علیه السلام) درباره‌ی گفته‌ی خدای تبارک و تعالی «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» نقل شده است که فرمود: «رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بیم دهنده و علی(علیه السلام) رهبر است. به خدا سوگند که مقام هدایت و رهبری از میان (خانواده‌ی) ما نرفته و تا اکنون (یا تا قیامت)^۲ هم در میان ما هست»^۳.

ائمه(علیهم السلام)، رسولان هدایت‌گر از سوی حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) و به سوی او هستند و همگی آنها – که صلوات پروردگارم بر آنها باد – دارای مقام نبوت‌اند.

شرط ارسال که هیچ تغییر و تحولی در آن راه ندارد «کامل بودن عقل» است و (برای فرستاده شدن) چاره‌ای جز وصول به مقام «آسمان هفتم کلی»^۴ (آسمان عقل) نیست.

هر کس که اولین فرستاده‌ی حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) علی بن ابی طالب(علیه السلام) را زیارت کند چه بفهمد و چه نفهمد، این موضوع را اقرار می‌نماید؛ حتی (زائران) پس از خواندن آن وارد حرم امیرالمؤمنین(علیه السلام) می‌شوند و حضرت را زیارت می‌کنند؛ زیارتی که به مانند زیارت حضرت رسول(صلی الله علیه و آله) است.

در زیارت امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) به نقل از امام صادق(علیه السلام) چنین آمده است: «...وتقول : السلام من الله علی محمد أمين الله علی رسالته وعزایم أمره ومعادن الوحي والتتیل، الخاتم لما سبق والفتاح لما استقبل، والمهيمن علی ذلك كله ، الشاهد علی الخلق ، السراج المنیر ، والسلام علیه ورحمة الله وبركاته» (... و می‌گویی: سلام از جانب خدا بر محمد، امین خدا بر رسالت او و بر اموری که واجب است اطاعت او در آن، و سلام الهی بر پیغمبری باد که معدن وحی و تنزیل است، خاتم بر آنچه گذشته و راهگشای آنچه خواهد آمد، و چیره بر همه‌ی آنها، شاهد بر خلق، چراغ تابان، و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد)^۵.

۱- کافی: ج ۱- ص ۱۹۲ ؛ بحار الانوار: ج - ص ۲۷۹ ؛ تفسیر نور الثقلین: ج ۲- ص ۴۸۳ ؛ غایة المرام: ج ۳- ص ۷

۲- در عبارت عربی حدیث جمله‌ی «... و ما زالت فینا الی السّاعة» بوده که ترجمه‌ی «الساعة» می‌تواند «اکنون» و یا «روز قیامت» باشد. (مترجم)

۳- کافی: ج ۱- ص ۱۹۲ ؛ بصائر الدرجات: ص ۵۰ ؛ غیبت نعمانی: ص ۱۱۰ ؛ بحار الانوار: ج ۲۳- ص

۳

۴- السماء السابعة الكلية

۵- من لا یحضره الفقیه: ج ۲- ص ۵۸۸ ؛ تهذیب الأحکام: ج ۶- ص ۲۵ ؛ مصباح الکفعمی: ص ۴۷۴

و همین عبارت در زیارت امام حسین (علیه السلام) نیز وارد شده است: امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «...فاذا استقبلت قبر الحسين (علیه السلام) فقل: السلام على رسول الله، أمين الله عليه و رحمة الله وبركاته» (... هنگامی که رو به قبر امام حسین کردی بگو: سلام بر رسول خدا، امین خدا بر رسولانش و بر امور وی که واجب است اطاعت او در آن، خاتم بر آنچه گذشته و راهگشای آنچه خواهد آمد، و چیره بر همه ی آنها، و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد).^۱

و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید: «... و گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتای بی شریک وجود ندارد، شهادتی که گوینده ی آن را به اسلام می کشاند و یادکننده اش را از عذاب روز حساب، ایمن می دارد، و شهادت می دهم که محمد (صلی الله علیه و آله) بنده ی خدا و پایان دهنده ی رسالت های پیش از خود و مایه ی فخر آن است، و فرستاده ای الهی است که بازکننده ی آینده برای دعوت و نشر دهنده ی آن است...».^۲

بنابراین حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ارسال از جانب خدای سبحان را خاتمه داد و ارسالی که از جانب خود وی می باشد را گشود (پایان دهنده ی آنچه گذشت و راهگشای آنچه خواهد آمد). به این ترتیب «خاتّم» به معنی قرار داشتن در وسط دو امر، و «خاتّم» به معنای آخرین، روشن شد. علاوه بر این بیان شد که حضرت «خاتّم النبیین» به معنی کسی که رسالات آن ها (رسولان) به او مَهْر می شود یعنی رسالات آنها به اسم حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) مهر و امضا خورده است، می باشد؛ زیرا ارسال پیامبران پیشین اگر چه از سوی خدای سبحان و تعالی بوده ولی از جانب حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نیز بوده است چرا که حضرت، حجاب بین خداوند و انبیا

۱؛ فرحة الغري: ص ۱۰۷؛ بحار الانوار: ج ۹۷- ص ۱۴۸؛ المزار المفید: ص ۷۷ و ص ۱۰۴، ... با اختلافی درباره ی وجود همان عبارت محل شاهد یعنی «الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل» (خاتم بر گذشتگان و راهگشای آیندگان). همین تعبیر با اختلافی اندک از امیرالمؤمنین آمده است، هنگامی که حضرت، کیفیت صلوات بر پیامبر و خاندانش (علیه السلام) را به مردم می آموخت: «الخاتم لما سبق و الفاتح لما اتفق» (پایان دهنده ی گذشتگان و گشاینده ی درب مشکلات)، نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۱- ص ۱۲۰؛ بحار الانوار: ج ۷۴- ص ۲۹۷؛ همین طور این عبارت در کتاب المزار المشهدی صفحه ۵۷ و عبارت قبلی در همین کتاب در صفحه ی ۲۶۴ آمده است.

۱- کامل الزیارات: ص ۳۶۸؛ المزار الشهید الاول: ص ۳۷

۲- ینابیع المودّة: ج ۳- ص ۲۰۶؛ إلزام الناصب: ج ۲- ص ۱۵۷؛ نفحات الأزهار: ج ۱۲- ص ۸۰

می‌باشد و لذا رسالت‌ها از او سرچشمه می‌گیرد و از طریق او به سوی پیامبران نازل می‌شود. بنابراین محمد ﷺ صاحب رسالت انبیای پیشین است به این صورت که (رسالت) از طریق او نازل شده است و او نزدیک‌ترین حجاب‌ها به خدای سبحان می‌باشد. تا زمانی که حضرت رسول ﷺ به بعثت نرسیده بود، ارسال (انبیای) پیشین از سوی خدا و از طریق حضرت محمد ﷺ (نزدیک‌ترین حجاب) بود و پس از بعثت رسول اکرم نیز ارسال (امامان) «بعد از او» به وسیله‌ی حضرت و به امر خداوند صورت می‌گرفته است.

یکی از اسامی علی بن ابیطالب ؑ «رسول رسول الله» است.

جمیل بن صالح از ذریح روایت می‌کند که گفت: شنیدم ابا عبدالله امام جعفر صادق ؑ یکی از فرزندان را تعویذ^۱ می‌کرد و می‌فرمود: «ای درد و ای باد! هر چه باشید بر شما عزیمت کردم، با عزیمتی که با آن علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین ؑ رسول رسول الله ﷺ بر جن وادی صبره عزیمت نمود، پس اجابتش کردند و از او فرمان‌برداری نمودند، آن گاه اجابت کردی و اطاعت نمودی و از فرزندم فلان فرزند دخترم فلان خارج شدی، اکنون، اکنون»^۲.

۱ - تعویذ: پناه دادن، دعا خواندن برای دفع جن و شیاطین و چشم‌زخم و مانند آن (مترجم).

۲ - کافی: ج ۸- ص ۸۵ ؛ طب الاثمة: ص ۴۰ ؛ بحار الانوار: ج ۹۲- ص ۸

فرستادگانی از سوی رسولان

قرآن کریم این موضوع مهم را تبیین نموده و بیان داشته که حضرت محمد ﷺ گشاینده‌ی درب فراخ آن است. در گذشته این امر به ویژه برای حضرت عیسیٰ (علیه السلام) (طلوع خداوند در ساعیر) حاصل شده و این که او زمینه‌ساز حضرت محمد ﷺ و دعوت بزرگ ایشان بوده است؛ همان دعوتی که در شیوه‌ی ارسال الهی برای اهل زمین و نحوه‌ی گماشتن خلیفه‌ی خداوند سبحان و تعالی بر زمین تحول عظیمی به وجود خواهد آورد. هر چند حضرت عیسیٰ (علیه السلام) نیز فرستادگانی از جانب خودش به انطاکیه گسیل داشت، ولی این عده، فرستادگانی از جانب خداوند سبحان و تعالی نیز محسوب می‌شدند زیرا حضرت عیسیٰ (علیه السلام) براساس فرمان خداوند سبحان و تعالی عمل می‌کند: «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۱ (و در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او عمل می‌کنند).

قضیه‌ی ارسال فرستادگان از سوی رسول خداوند — حضرت عیسیٰ (علیه السلام) — در سوره‌ی «یس» در قرآن ذکر شده است.^۲ خدای متعال می‌فرماید: «وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ * إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا ثَلَاثًا فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ»^۳ (داستان مردم آن قریه را برایشان بیاور، آن گاه که رسولان به آن جا آمدند، نخست دو تن را به نزدشان

۱- انبیا: ۲۷

۲- از ائمه (علیهم السلام) در فضیلت سوره‌ی یس آمده است که قرائت این سوره برابر با دوازده ختم قرآن است و اگر کسی این سوره را در شب بخواند، خداوند هزار ملک فرو می‌فرستد که تا صبح از او نگهبانی می‌کنند و او تا صبح از شر سلطان و شیطان در امان است. سوره‌ی یس با حرف امام مهدی (علیه السلام) یعنی حرف «س» آغاز شده است. حرف «ی» نیز به معنای نهایت امر است یعنی پایان و فرجام (قائم (علیه السلام)). همچنین «یس» یکی از نام‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؛ آن حضرت، خاتم بر گذشتگان و راهگشای آیندگان است. قائم نیز همین گونه است و همان طور که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) مبعوث شد، قائم نیز همان گونه و بر سنت پیامبر مبعوث می‌گردد. او نیز همچون پیامبر اسلام با جاهلیت رویارو می‌شود؛ و این، یک نام مشترک بین پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قائم (علیه السلام) است.

۳- یس: ۱۳ و ۱۴

فرستادیم و تکذیبشان کردند، پس با سومی نیروشان دادیم و گفتند: ما را برای هدایت شما فرستاده‌اند).

خداوند می‌فرماید «فرستادیم» (أرسلنا) و حال آن که فرستنده، حضرت عیسی (علیه السلام) بوده است. بنابراین فرستادن از سوی حضرت عیسی، هم‌سنگ فرستادن از سوی خداوند سبحان و تعالی به شمار می‌رود؛ زیرا حضرت عیسی (علیه السلام) تمثیل «خدای در خلق» می‌باشد و او «طلوع خداوند در ساعیر» (طلعة الله في ساعير) است.

در قضیه‌ی ارسال از سوی رسولان (انبیاء)، موضوع دیگری که دانستن آن ضروری می‌باشد این است که فرستنده (مُرْسِل) باید نسبت به فرستاده شده (مُرْسَل) در مقام لاهوت جای گرفته باشد؛ بنابراین ارسال‌کننده‌هایی که فرستاده شده از سوی خداوند سبحان و تعالی می‌باشند باید حتماً در مقام «الله در خلق» قرار داشته باشند.

برای توضیح بیشتر این مسأله، خاطر نشان می‌کنم که در قضیه‌ی ارسال از سوی خدای سبحان و تعالی، خداوند با فرستاده‌شدگان (مُرْسَلین) می‌شنود و می‌بیند؛ یعنی خدای سبحان به فرستاده‌شده و دشمنان او کاملاً احاطه دارد؛ بنابراین اولاً در رسیدن رسالت، خطا و اشتباهی رخ نمی‌دهد و ثانیاً دشمنان خدا هر چند که تمام تلاش خود را به کار بندند، نمی‌توانند جلوی تبلیغ رسالت را بگیرند. خداوند می‌فرماید: «لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى» (نترسید من با شما هستم، می‌شنوم و می‌بینم).

لازم است که وضعیت ارسال از طرف پیامبران (علیهم السلام) نیز به همین گونه باشد یعنی ارسال‌کننده‌ای (مُرْسِل) که تبلور خداوند (در خلق) است، به ارسال شده (مُرْسَل) و دشمنانش احاطه داشته باشد؛ بشنوند، ببیند و به قدرت و علم الهی، قادر و عالم باشد؛ در غیر این صورت این ارسال، همان طور که خود خداوند از آن به «ارسال نمودیم» (أرسلنا) تعبیر کرده است، در واقع از جانب خدا صورت نگرفته است و تمامیتی ندارد؛ اما اگر چنین باشد (احاطه کامل باشد)، ارسال‌کننده (مُرْسِل) نسبت به ارسال شده (مُرْسَل) در مقام لاهوت قرار می‌گیرد.

پس این فرستنده (مُرْسِل) رسولش را به اذن خداوند گسیل داشته است، لذا چطور ممکن است که خدا بدون این که وی را از قدرت کامل برای انجام این رسالت که ارسال از سوی

خدای سبحان نیز محسوب می‌شود، برخوردار گرداند، این اجازه را صادر نماید؟! زیرا اگر چنین نباشد و در این فرآیند نقصی وجود داشته باشد، این نقص به ساحت خدای سبحان و متعال نیز منتسب می‌گردد.

هدف از آفرینش بنی آدم، دستیابی به این نتیجه است، زیرا این نتیجه تمثیلی از جانشینی حقیقی و تمام و کمال خداوند می‌باشد؛ خداوند سبحان هنگامی که اراده فرمود آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را خلق کند، این قضیه را در حضور ملائکه بیان داشته است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۱ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم. گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آن که ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: آنچه من می‌دانم شما نمی‌دانید).

خلیفه‌ی کامل باید بازتاب کاملی از کسی باشد که برای جانشینی او آمده است و این خلیفه‌ی کامل الزاماً باید «خدای در خلق» (الله في الخلق) یا «مظهر نام‌های نیکوی خدا» (اسماء الله الحسنى) یا «صورت خدا» (وجه الله) باشد. خدای متعال می‌فرماید: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»^۲ (در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان، که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند).

تأکید می‌کنم منظور از این نگاه کردن، نگرستن به خود خدای سبحان و متعال نیست بلکه مراد آن است که چهره‌های زیبا و درخشان اولیای الهی، به مربی‌شان حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که همان «وجه الله‌یی» است که خداوند سبحان با آن با خلقتش رو به رو شد، می‌باشد.

و خدای متعال می‌فرماید: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»^۳ (آیا اینان منتظر هستند که خدا با فرشتگان در زیر سایبانی از ابر نزدشان بیاید و کار یکسره شود؟ حال آن که خدا مرجع همه‌ی کارهاست). خداوند متعال، منزه است از آمدن و رفتن و حرکت کردن، چرا که اینها همگی از صفات مخلوق است. منظور این آیه، حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خلیفه‌ی کامل الهی و تبلور لاهوت (الله في الخلق) می‌باشد. اگر

۱- بقره: ۳۰

۲- قیامت: ۲۲ و ۲۳

۳- بقره: ۲۱۰

خلیفه و جانشین، نقش لاهوت را در ارسال فرستاده شده‌ها (مُرْسَلین) ایفا نکند، عملاً خلیفه‌ی تمام و کمال خدا نخواهد بود، در نتیجه هدف از آفرینش نیز محقق نخواهد شد؛ ولی با تلاش این خلیفه برای طواف لاهوت، او تصویر کاملی می‌شود که به واسطه‌ی آن، خدای منزّه و بلند مرتبه شناخته می‌شود و هدف از آفرینش که همان معرفت است، محقق می‌شود یعنی (همان) شناخت لاهوت و توحید حقیقی: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱ (و جن و انسان را نیافریدم مگر برای عبادتم) یا «برای این که مرا بشناسند»^۲.

۱- ذاریات: ۵۶

۲- جواهر الکلام: ج ۲۹- ص ۳۱ ؛ الرواشح السماویة: ص ۴۵ ؛ عمدة القاری: ج ۹- ص ۲۵ ؛ جامع بیان العلم و فضله: ج ۲- ص ۴۴ ؛ تفسیر ثلعبی: ج ۹- ص ۱۲ ؛ تفسیر ابن کثیر: ج ۴- ص ۲۵۵ ؛ تفسیر آلوسی: ج ۱۵- ص ۵۰ ؛ شرح العقیة الطحاویة: ص ۵۰

نبوت در زمان مهدی قائم^(ع) که زمین را پاکیزه می‌سازد

با توجه به آنچه گذشت روشن می‌شود که ائمه و مهدیین دارای مقام نبوت‌اند و آنها جزو رسولان محسوب می‌گردند. در اینجا بحث درباره‌ی اصحاب حضرت مهدی یعنی گروه اولیه و اولیایی که پس از آنها می‌آیند، می‌باشد.

ویژگی های اصحاب حضرت مهدی (علیهم‌السلام) در قرآن:

۱- «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً»^۱ (میان آنها و قریه‌هایی که برکت داده

بودیم، قریه‌هایی آبادان و بر سر راه پدید آوردیم).

منظور این آیه صرفاً مردانی است که هیچ تجارت و خرید و فروشی آنها را از یاد خدا باز ندارد «رَجَالٌ لَا تُلْهِيمُهُمْ تِجَارَةً وَلَا بَيْعًا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ». همان طور که منظور خداوند در آیه‌ی ذیل می‌باشد: «وَ كَأَيُّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَابِنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا»^۲ (چه بسا قریه‌ای که از فرمان پروردگارش و پیامبرش سر باز زد، آن گاه ما سخت از او حساب کشیدیم و با عذابی سهمناک عذابش کردیم).

منظور، مردمی است که در آن قریه بوده‌اند، نه در و دیوارهای آن.

بنابراین خداوند می‌فرماید که ای مؤمنین، بین شما و قریه‌های بابرکت، قریه‌هایی آبادان

و بر سر راه قرار داده‌ایم:

— قریه‌های بابرکت عبارت است از محمد و آل محمد (علیهم‌السلام).

— قریه‌هایی آبادان و بر سر راه نیز اشاره دارد به اولیای خاص الهی که بر مردم حجت

می‌باشند.

حرّ عاملی در وسائل چنین روایت کرده است: از محمد بن حسن در کتاب غیبت، از محمد بن عبد الله جعفر حمیری، از پدرش، از محمد بن صالح همدانی که گفت: به امام زمان (علیهم‌السلام) نوشتم خانواده‌ام مرا با حدیثی که به پدرانت نسبت می‌دهند می‌آزارند و خوار می‌سازند. آنان نقل می‌کنند که پدرانت گفته‌اند: خدمتگزاران و کارگزاران ما، بدترین

۱- سیأ: ۱۸

۲- طلاق: ۸

مخلوقات خداوند هستند.

امام در پاسخ نگاشت: «وای بر شما! مگر سخن خدای متعال را نخوانده‌اید که فرمود: **«وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً؟!»** به خدا قسم ما آن قریه‌هایی هستیم که برکت داده شدیم و شما قریه‌های آشکار!».

صدوق در کتاب «اکمال الدین» مانند همین حدیث را از پدرش و محمد بن حسن از عبد الله بن جعفر نظیر آن را^۱ و همچنین با اسناد از عبد الله بن جعفر از علی بن محمد کلینی از محمد بن مسلم از حضرت صاحب الزمان علیه السلام نظیر آن را روایت نموده است.^۲

احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در کتاب احتجاج: از ابی حمزه، از امام باقر علیه السلام گفت و گویی با حسن بصری را نقل کرده است که حضرت فرمود: «... قریه‌هایی که خداوند در آنها برکت داده است ما هستیم، به دلیل سخن خداوند عزوجل برای کسی که به فضیلت ما اقرار کند. در آنجا که دستور داده است که مردم به سوی ما بیایند، پس فرموده است: **«وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً»** (میان آنها و قریه‌هایی که برکت داده بودیم، قریه‌هایی آبادان و بر سر راه پدید آوردیم). قریه‌های آشکار، فرستاده‌ها و ناقلین از جانب ما به سوی شیعیان ما، و فقهای شیعیان ما به سوی شیعیان ما می‌باشند. و سخن خدا که فرموده است: **«وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ»** (سیر و سفر را در میان آنها معین کردیم)، «سیر» تمثیلی است برای علم و دانش، و «سیر شب و روز به آن» مثالی است برای علمی که در آنها شب و روز سیر می‌کنند و از جانب ما به آنها می‌رسد، از حلال و حرام و واجبات و احکام. اینان اگر از محلی که دستور دارند آموزش ببینند، از شک و گمراهی و از حرام به حلال افتادن در امان خواهند بود^۳ زیرا علم را به وسیله‌ی شناخت و معرفت، از آنجا که مأمور به گرفتن شده‌اند، اخذ کرده‌اند؛ چرا که اینان میراث‌بران علم از آدم تا جایی که خاتمه یابند هستند، ذریه‌ای برگزیده که برخی از برخی دیگرند، این برگزیدگی به شما خاتمه ندارد بلکه سرانجامش ما هستیم و ما آن ذریه هستیم، نه تو و شبیهان تو، ای حسن!^۴

در احتجاج آمده است: «ابوحمزه ثمالی می‌گوید: یکی از قُضّات اهل کوفه بر حضرت

۱- وسائل الشیعه: ج ۲۷- ص ۱۵۱ ؛ غیبت طوسی: ص ۳۴۵ ؛ بحار الانوار: ج ۵۱- ص ۳۴۳

۲- کمال الدین و تمام النعمه: ص ۴۸۳

۳- منبع قبل: (کمال الدین و تمام النعمه: ص ۴۸۳- مترجم)

۴- در بحار الانوار چنین آمده: از معدن آن که دستور یافته‌اند از آنجا اخذ نمایند.

۵- احتجاج: ج ۲- ص ۶۴ ؛ بحار الانوار: ج ۲۴- ص ۲۳۳ ؛ وسائل الشیعه: ج ۲۷- ص ۱۵۳

سجاد علیه السلام وارد شد و گفت: خدا مرا فدایت گرداندا! مرا از حقیقت این سخن خدا آگاه فرما: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَبْرًا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّامًا آمِنِينَ».

حضرت فرمود: «**اطرافیان شما در عراق چه می‌گویند؟**»

گفت: می‌گویند مراد، مکه است.

حضرت فرمود: «**مگر در جایی بیشتر از مکه سرقت دیده‌ای؟**»

گفت: پس مراد آیه چیست؟

حضرت فرمود: «**منظور، فقط مردان (انسان‌ها) است.**»

گفت: این در کجای قرآن آمده است؟

فرمود: «**ایا این سخن خدا را نشنیده‌ای که: «وَ كَاتِبِينَ مِنَ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ»^۱ و**

همچنین فرمود: «**وَوَيْلٌ لِلْقُرَى الَّتِي هَلَكْنَا هُمْ»^۲ (و آن قریه‌ها را چون کافر شدند به هلاکت رسانیدیم)**

و همچنین: «**وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا»^۳ (از شهری که در آن بوده‌ایم و از**

کاروانی که همراهش آمده‌ایم بپرس؟)، **ایا از قریه و آبادی سوال می‌کنند یا از مردان و قافله؟**»

راوی می‌گوید: آن حضرت در این معنا آیات دیگری را تلاوت نمود.

سائل پرسید: قربانت گردم! پس اینان چه کسانی هستند؟

فرمود: «**آنان، ما هستیم. و در این سخن خدا که می‌فرماید: «سَبْرًا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّامًا آمِنِينَ»**،

مراد، ایمنی از انحراف و کجروی است»^۴.

اصحاب مهدی قائم علیه السلام بهترین مصداق این قریه‌های آشکارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی اینان فرموده: «**آگاه باشید! آنان که پدر و مادرم فدایشان باد، از**

کسانی هستند که در آسمان‌ها معروف و در زمین گمنام‌اند»^۵.

قندوزی در «ینایع المودة لذوی القربی» گفته است: و - امیرالمؤمنین علی علیه السلام - با این

گفتار خود به اصحاب مهدی (که خداوند از آنها راضی باشد) اشاره کرده است: «**آگاه باشید!**

۱- طلاق: ۸

۲- کهف: ۵۹

۳- یوسف: ۸۲

۴- احتجاج: ج ۲- ص ۴۱ ؛ عن مناقب آل ابی طالب: ج ۳- ص ۲۷۳ ؛ بحار الانوار: ج ۱۰- ص ۱۴۵

۵- نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۲- ص ۱۲۶ ؛ بحار الانوار: ج ۳۴- ص ۲۱۲ ؛ معجم احادیث امام

مهدی علیه السلام ج ۳- ص ۱۳

آنان که پدر و مادرم فدایشان باد، از کسانی هستند که در آسمان‌ها معروف و در زمین گمنام‌اند^۱.
و نیز فرمود: «پس ای فرزند بهترین کنیزان! تا چه زمان منتظر بشارت پیروزی نزدیک از
جانب خدای رحیم می‌مانی؟ وای بر متکبرین به هنگام دروی آنها به دست دروکنندگان و کشتن
فاسقین معاند پروردگار صاحبِ عرشِ باعظمت. پدر و مادرم فدایشان باد! عده‌ای اندک‌شمارند که
در آسمان معروف و در زمین گمنام‌اند و آن گاه، زمان ظهورشان نزدیک می‌شود»^۲.

در ینابیع الموده آمده است: از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «... پس ای فرزند
بهترین کنیزان! تا چه زمان منتظر بشارت پیروزی نزدیک از جانب خدای رحیم می‌مانی؟ پدر و مادرم
فدایشان باد! عده‌ای اندک‌شمارند که در زمین گمنام‌اند و آن گاه زمان ظهورشان نزدیک می‌شود»^۳.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دو بار فرمود: «خداوند! مرا به ملاقات برادرانم نائل گردان».
اصحاب که در کنار ایشان بودند پرسیدند: یا رسول الله! آیا ما برادران شما نیستیم؟
حضرت فرمود: «خیر، شما اصحاب من هستید. برادران من گروهی در آخرالزمان‌اند که بدون
این که مرا دیده باشند به من ایمان می‌آورند. خدا اسم خودشان و پدران‌شان را به من معرفی کرده
است پیش از آن که آنها را از اصلاب پدران و ارحام مادران‌شان بیرون آورد. هر یک از ایشان پیش
از (کسی که بر زجر) پوست کندن درخت خار^۴ با دست خالی در شب تاریک یا نگاه‌داری آتش
سوزان چوب درخت تاغ^۵ در کف دست (صبر می‌کند) در دین‌داری خود استقامت می‌ورزد. به راستی
که آنها چراغ‌های هدایت‌اند و خدا ایشان را از هر فتنه‌ی سخت تیره و تاریک نجات می‌بخشد»^۶.

حضرت علی (علیه السلام) پدرش (ابی طالب) که خود یکی از اوصیا بوده و مادر طاهره‌ی زکیه‌اش
(فاطمه بنت اسد) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آغوش او تربیت یافته بود را فدای این عده می‌کند.
رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز در مورد آنها عبارت «آنها برادران من هستند» را به کار برده است و
ایشان را بر یاران برگزیده شده‌ی (منتجبین) گرانقدرش که دین را با خون خود آبیاری کردند،

۱- ینابیع الموده: ج ۳- ص ۲۷۲

۲- نهج السعادة: ج ۳- ص ۴۵۰ ؛ موسوعة احادیث اهل بیت (علیهم السلام): ج ۸- ص ۲۰۹

۳- ینابیع الموده لذوی القربی: ج ۳- ص ۴۳۴

۴- «خرط القناد» یا «خرط الشوک»: پوست کندن درخت خار.

۵- اصل عبارت: «کالقباض علی جمر الغضا» (مترجم). الغضا: درخت تنومندی است که آتش آن دیرزمانی
ماند و خاموش نگردد.

۶- بصائر الدرجات: ص ۱۰۴ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲- ص ۱۲۳ ؛ مکیال المکارم: ج ۱- ص ۳۴۶

ترجیح می‌دهد.

در اینجا مراد آیه همان گروه اول یعنی سیصد و سیزده نفر است؛ آنها کسانی هستند که از طریق رؤیای صادقه، از ملکوت الهی وحی دریافت می‌کنند و به اذن خدا چیزهایی از اخبار غیبی را مطلع می‌شوند. برخی از آنها دارای مقام نبوت‌اند؛ همه‌ی آنها بر حسب مقام و علو شأنی که نزد خدای سبحان دارند (از رتبه و جایگاهی خاص برخوردار می‌باشند)؛ برخی از آنها فرستادگان پیامبران پیشین علیهم‌السلام هستند ولی همگی‌شان بر یک امر گرد می‌آیند زیرا خداوند، یگانه است و اجتماع آنها، بهترین دلیل بر صداقت‌شان و بر صداقت کسی است که گردش جمع شده‌اند.

اما کسی که مدعی این امر شود ولی با این افراد نباشد، دروغ‌گو و دشمن خدا است. کسی که با من نباشد، علیه من است (من لیس معی فعلی) و کسی که برای من جمع نشود، گرد شیطان می‌رود (من لایجمع لی یجمع للشیطان)!

این‌ها، قریه‌های ظاهری و آشکار، فرستادگانی از جانب خدا هستند زیرا اینان حق را به وسیله‌ی خدا شناخته‌اند و خدا با رؤیای صادقه به آنها وحی می‌کند. اینها همراه با حضرت مهدی قائم علیه‌السلام که زمین را پاک می‌سازد، هستند؛ و اینها مردم را برای حضرت مهدی قائم علیه‌السلام که زمین را پاک می‌سازد گرد می‌آورند. آن‌ها حجت بر مردم هستند و در میان این عده فرد گنهکاری وجود ندارد، بلکه اینها از گردنه (به سلامت) عبور می‌کنند و از حجت الهی که بر آنها قائم است، پیروی می‌نمایند و برای او انصار و پیروان خدا را گرد می‌آورند.

۲- «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ * إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ»^۱ (و ما در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند بود. در این کتاب تبلیغی است برای مردم خداپرست).

این آیه در خصوص حضرت مهدی و اصحاب آن حضرت نازل شده است و ائمه علیهم‌السلام بر این معنا تأکید نموده‌اند. اوصاف ایشان در آیه به این صورت ذکر شده است:

الف: زمین را به ارث می‌برند.

ب: بندگان صالح‌اند.

ج: گروهی خداپرست‌اند.

قبل از آن که وارد شرح و بسط این معنا شویم، ذکر نکته‌ای ضروری است: کسی که این عده را به چنین ویژگی‌هایی متصف کرده است، یک انسان نیست بلکه خدای سبحان و تعالی است که آنها را آفریده و از پاکی ضمیر و قدسی بودن ارواحشان باخبر است.

الف) آنها زمین را به ارث می‌برند:

می‌دانیم کسی که زمین را به ارث می‌برد، وصی هر زمان است. بنابراین وارثین زمین، انبیای مُرسَل الهی (علیهم السلام) هستند و هر یک از آنها به امر خداوند سبحان و متعال به فرد بعد از خود وصیت می‌کند.

در این آیه می‌بینیم که زمین را یک نفر به ارث نمی‌برد بلکه این کار توسط گروهی که همان اصحاب مهدی قائم (علیهم السلام) هستند صورت می‌گیرد؛ کسانی که جزو اوصیا محسوب نمی‌شوند.

در اینجا منظور از وراثت، آن است که این افراد حجت وارث حقیقی زمین‌اند و او حضرت مهدی (علیهم السلام) که خود از اوصیا است، می‌باشد. دلیل میراث‌بری آنها به این اعتبار است که آنها حجت‌های حجت الهی و خلفای خلیفه‌ی خدا بر این زمین می‌باشند؛ همان طور که وراثت حضرت مهدی (علیهم السلام) بر زمین نیز به اعتبار این است که او حجت خدا (حجة الله) و خلیفه‌ی خدا (خلیفة الله) می‌باشد.

اما سبب و علت این وضعیت، وجود داشتن آن در قانون وراثت است؛ پیامبران سابق (علیهم السلام) اگر چه در زمان خود حجت الله، خلیفت الله و وارثان زمین بودند ولی نتوانستند با بهره‌گیری از شایستگی‌ها و قابلیت‌هایی که از سوی خدا به ایشان اعطا شده بود، وارثان (واقعی) زمین گردند.

این اولیا، انصار مهدی (علیهم السلام) رسولان و فرستاده‌های آن انبیا و مرسلین می‌باشند و ارث بردن زمین توسط آنها و توانا کردن آنها با تلاش برای کسب صلاحیت ارث بردن درست مثل ارث بردن و توانا شدن آن انبیا و مرسلینی می‌باشد که این اولیای صالح انصار مهدی (علیهم السلام) را ارسال کرده‌اند، تا مصداق این آیه باشند: «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ» (ما دربارهی بندگانمان که به رسالت می‌فرستیم، از پیش تصمیم گرفته‌ایم * که هر آینه آنان خود پیروزند * و لشکر ما خود غالبند)؛ زیرا وراثت و

تمکین (فرمانروایی) و پیروزی اصحاب حضرت مهدی (علیه السلام) همان وراثت و تمکین (فرمانروایی) و پیروزی کسانی است که آنها را ارسال نموده‌اند، یعنی انبیای مُرسل پیشین (علیهم السلام). و اما پیاده‌سازی شرایع انبیای مُرسل سابق (علیهم السلام) بر زمین که در واقع کامل‌سازی پیروزی آنها است، به دست حضرت مهدی (علیه السلام) صورت می‌پذیرد؛ همان طور که خدای متعال فرموده: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ»^۱ (برای شما آیینی مقرر کرد، همان گونه که به نوح وصیت کرده بود، و از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم و به ابراهیم و موسی و عیسی وصیت کرده‌ایم که دین را بر پای نگه دارید و در آن فرقه فرقه نشوید. تحمل آنچه به آن دعوت می‌کنید بر مشرکان دشوار است. خداوند هر که را بخواهد برای رسالت خود برمی‌گزیند و هر که را بدو بازگردد به خود راه می‌نماید).

حماد بن عثمان می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: (چرا) احادیث گوناگونی (به ظاهر متناقض) از شما نقل می‌شود؟ حضرت فرمود: «قرآن بر هفت حرف نازل شده و کم‌ترین حقی که امام دارد این است که بر هفت وجه فتوا دهد. سپس (این آیه را قرائت) فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۲ (این عطای بی‌حساب ماست، خواهی آن را ببخشی و خواهی نگه دار)»^۳.

ب) بندگانی شایسته‌اند:

مشخص شد که منظور از بندگان شایسته، پیامبران فرستاده شده‌ی پیشین (علیهم السلام) هستند و همچنین روشن شد که این توصیف و مدح عظیم خدای سبحان و متعال، بر اصحاب حضرت مهدی (علیه السلام) نیز منطبق می‌باشد؛ زیرا آنها فرستادگانی از جانب آن بندگان شایسته‌اند که ایشان، نمایندگان آنها و نشان دهنده‌ی ارث‌بری زمین توسط آنها که بهترین توصیف‌ها است، می‌باشند.

ج) گروهی خدا پرست‌اند:

این گروه، اصحاب حضرت مهدی (علیه السلام) هستند و شایسته است که درباره‌ی منظور سخن خدای متعال که می‌فرماید «لِقَوْمٍ عَابِدِينَ»^۴ قدری درنگ کنیم که تفسیر آن در این آیه آمده است: «وَمَا

۱- شوری: ۱۳

۲- ص: ۳۹

۳- الخصال: ص ۳۵۸ ؛ تفسیر عیاشی: ج ۱- ص ۱۲ ؛ بحار الانوار: ج ۸۹- ص ۴۹ ؛ مستدرک الوسائل:

ج ۱۷- ص ۳۰۵

حَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱ (جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام). «لیعبدون» یعنی «لیعرفون» (تا بشناسند) همان طور که از ظاهر آیه برمی‌آید؛ بنابراین منظور از «عابدین» در آیه‌ی قبلی، همان «عارفان» است؛ و «شناخت و معرفت» با «ابلاغ» (رساندن پیام) تناسب دارد، زیرا کسی می‌تواند ابلاغ رسالت کند که نسبت به آن شناخت داشته باشد: «إِنَّ فِي هَذَا تَبْلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ»^۲ (و در این کتاب تبلیغی است برای مردم خداپرست).

اگر چه در قرآن اوصاف زیادی برای اصحاب حضرت قائم علیه السلام ذکر شده است ولی من به همین مقدار اندک برای بیان ارتباطشان با نبوت، رسالت و انبیای سابق علیهم السلام بسنده می‌کنم. از آنجا که این کلام برای هر انسان طالب حق بیان شده است و نه فقط برای مسلمانان، برای بیان ارتباط تنگاتنگ اصحاب حضرت مهدی علیه السلام با تمام انبیاء علیهم السلام، مثالی (یا شاهدهی) از کتاب مقدس^۳ می‌آورم.

معروف است که تعداد انبیای گذشته علیهم السلام ۱۲۴ هزار نفر یا بیشتر بوده است. این عدد و رقم بین مردم عالم و جاهل بسیار متداول است.

در عهد جدید (انجیل) آمده است که پسر امام مهدی علیه السلام انصار پدرش را که ۱۴۴ هزار نفر هستند گرد هم جمع می‌کند. کسانی که بر پیشانی‌شان مهری زده شده است، بر بالای کوه صهیون می‌ایستند. این، سمبل فتح سرزمین مقدس است که به حضرت مهدی علیه السلام وعده داده شده است: «و بعد دیدم قوچی بر کوه صهیون ایستاده و با او صد و چهل و چهار هزار نفر ایستاده‌اند، و اسم پدرش بر پیشانی آنها نوشته شده است»^۴.

۱- ذاریات: ۵۶

۲- انبیا: ۱۰۶

۳- عهد جدید: انجیل (از او علیه السلام).

۴- رؤیای یوحنا: اصحاب چهارده

حماسه‌ی قیام مقدس

بین «شیطان و ارتش جن و انس او» با «خدا و ارتش او از انسان و فرشتگان و جنیان». طاغوت‌ها که لعنت خدا بر ایشان باد، ارتش ابلیس‌اند و بر این اساس وجود فرعون و نمرود و هر طاغوت دیگری، الزامی، و وجود شبیه‌های آنها، هم‌سنگ وجود خود ایشان تلقی می‌شود؛ همان طور که موجود بودن شبیه ابلیس بین آدمیان، در واقع همان حضور ابلیس بین بنی آدم به شمار می‌رود. همچنین وجود فرستادگانی از جانب انبیای ارسال شده‌ی پیشین، برابر است با حضور یافتن خود این انبیا علیهم‌السلام در این نبرد مقدس. علاوه بر این وجود صورۃ الله، وجه الله، اسماء الله الحسنى، خلیفه الله و «حجت الله بر خلقش» در زمان ظهور و قیام مقدس حضرت مهدی علیه‌السلام همان وجود و حضور خدای سبحان و متعال در معرکه است که به همراه ارتش خود می‌جنگد. به همین دلیل در تورات آمده است: «ولی پیشوا خودش نشانه‌ای به شما می‌دهد. این بانوی عذرا، آبستن شده و فرزندی به دنیا می‌آورد که او را عمانوئیل^۱ نام می‌نهد.»

و در دعای سمات آمده: «... وَ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ ... وَ بَطَّلَعَتِكَ فِي سَاعِيرٍ يَعْنِي: طلوع الهی به صورت حضرت عیسی علیه‌السلام متمثل شده است» وَ ظُهُورِكَ فِي جَبَلٍ قَارَانَ يَعْنِي: ظهور الهی به صورت حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم محمد متمثل گشته است ...^۲.

این نبرد در واقع جنگی برای هدایت، توسط مهدی علیه‌السلام است و هدف از آن آدم‌کشی و خون‌ریزی نیست. ابلیس (لعنت خدا بر او باد) می‌خواهد تا آنجا که می‌تواند افراد بیشتری را با خود به جهنم وارد کند و وعده‌ی گمراه ساختن آنها را تحقق بخشد، ولی حضرت مهدی علیه‌السلام می‌خواهد تا آنجا که ممکن است تعداد بیشتری را به حق و توحید خالص به درگاه خداوند سبحان هدایت و با خود به بهشت وارد کند.

پس این معرکه در ابتدا، یک جنگ عقیدتی و کلامی است. حضرت مهدی علیه‌السلام همان

۱- تورات: سفر اشعیا- اصحاح هفتم

۲- مصباح المجتهد: ص ۴۱۶ ؛ جمال الأسبوع: ص ۳۲۱ ؛ مصباح الكفعمی: ص ۴۲۴ ؛ بحار الانوار: ج

(تمثیل) امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام است. حضرت علی علیه السلام حماسه‌ی قیام مقدس خود که سرآغاز آن جنگ جمل بود را پس از آن آغاز کرد که ابتدا جوانی را که قرآن همراه داشت به سمت دشمن که برای نبرد با حضرت لشکریانی فراهم آورده بودند، گسیل داشت ولی پاسخ ارتش شیطان چنین بود که جوان را کشتند و قرآن را پاره پاره کردند. امام حسین علیه السلام نیز قیام مقدس خویش را پس از آن شروع کرد که خود و اصحابش با قوم (دشمن) سخن گفتند و آنها را نصیحت نمودند ولی پاسخ آنها پرتاب تیر بر او و اصحابش بود. امام به یارانش فرمود: «برخیزید؛ خداوند شما را رحمت کند! این تیرها، رسولان قوم به سوی شما هستند». علی و حسین علیه السلام در ابتدا، سخن گفتند و برای هدایت مردم به ارایه‌ی دلیل و برهان پرداختند، ولی ارتش شیطان به دلیل عجز و ناتوانی خویش چاره‌ای جز نبرد نداشت، تا سخنان حکیمانه‌ی علی و حسین علیه السلام را با این شیوه پاسخ گوید.

شیوه‌ی حضرت مهدی علیه السلام - فرزند علی و حسین علیه السلام - نیز همین گونه است. او نیز برای هدایت مردم، با مناظره‌های کلامی و اعتقادی شروع می‌کند ولی مخاطبان از روی ناتوانی در پاسخ دادن به سخنان حکیمانه و حجت بالغه‌ی حضرت، به جنگ و نبرد روی می‌آورند. در آن هنگام حضرت مهدی علیه السلام نیز همان کلام حضرت علی علیه السلام که «با آنها به خاطر این خونی که ریخته‌اند، می‌جنگیم» و امام حسین علیه السلام که «برخیزید؛ خداوند شما را رحمت کند! این تیرها، رسولان قوم به سوی شما هستند» را بر زبان می‌راند.

احمد الحسن

ذی‌الحجه سال ۱۴۲۷ هجری قمری^۱

۱- مناقب آل ابی طالب: ج ۳- ص ۲۵۰ ؛ بحار الانوار: ج ۴۵- ص ۱۲ ؛ العوالم، الإمام الحسین علیه السلام ص ۲۵۰ ؛ کتاب الفتوح: ج ۵- ص ۱۰۱ ؛ أعيان الشیعة: ج ۱- ص ۶۰۳
 ۲- دی ماه ۱۳۸۵ هجری شمسی (مترجم)

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِرْوًا فِيهَا
لَيَالِيًا وَأَيَّامًا آمِنِينَ

میان آنها و قریه‌هایی که برکت داده بودیم، قریه‌هایی آبادان و بر سر راه پدید آوردیم،
سیر و سفر را در میان آنها معین کردیم، با ایمنی روز و شب در آنها سیر نمایید.

دسته‌ای از متون و روایات دینی بر ختم و پایان یافتن نبوت با پیامبر اسلام، حضرت محمد ﷺ دلالت می‌کند و این که پس از ایشان، دیگر پیامبری ارسال نخواهد شد؛ دسته‌ای دیگر از متون و روایات، با رویکردی به ظاهر متناقض با دسته‌ی اول، بیان می‌دارند که پس از نبی اعظم ﷺ باب نبوت همچنان باز است و انبیاپی که اخبار آسمانی را برای مردم می‌آورند، همچنان وجود دارند، از جمله ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام) که روح‌القدس همواره با ایشان بوده و اخبار آسمانی را به ایشان منتقل می‌نموده است. حتی برخی روایات از باز بودن دروازه‌ی آسمان برای سایر مردم نیز دلالت دارد، از جمله این که در آخرالزمان، رؤیای مؤمن جزئی از نبوت است. پس آیا نبوت با حضرت محمد ﷺ پایان یافته است یا خیر؟! سؤالی اساسی، که قرن‌ها مورد بحث و مناقشه بوده و پاسخ کاملی به آن داده نشده است تا حجتی از حجت‌های خداوند، در زمان مناسب، پاسخ شایسته‌ای به آن ارایه نماید! سید احمد الحسن (علیه‌السلام) - یمانی آل محمد (علیهم‌السلام) - در این کتاب ارزشمند، این پرسش را موشکافی و با حکمت والای خویش که آب از سرچشمه‌ی پاک عترت و طهارت ﷺ برگرفته است، جایگاه اخبار، روایات و متون دینی را در این خصوص بیان می‌فرماید.

امام علی (علیه‌السلام):

وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنْ اتَّبَعْتُمْ طَالِعَ الْمَشْرِقِ سَلَكَ بِكُمْ مَنَاهِجَ الرَّسُولِ ﷺ
فَتَدَاوَيْتُمْ مِنَ الْعَمَى وَالصَّمَمِ وَالْبُكْمِ

و بدانید اگر تابع طالع مشرق شدید، با شما راه‌ها و مناهج رسول خدا ﷺ را
سلوک خواهد کرد و از کوری و گنگی و کری شفا پیدا می‌کنید

کافی جلد ۸ صفحه ۶۶

سایت انصار امام مهدی (عج) (خداوند در زمین تمکینش دهد)

www.almahdyoon.org
www.almahdyoon.co/ir
facebook.com/Najafashraf.farsi
facebook.com/Ahmed.Alhasan.10313

اتاق گفت و گوی انصار امام مهدی (عج) در پالتاک:

paltalk: il: Asia and Pacific>>Iran>>Ansar Imam Mahdi 10313 il



Nilesat 27500
Frequency 11095
Horizontal 3/4

قیمت: ۴۰,۰۰۰ ریال